

تفسير احمد

سورة الحجر

Ketabton.com

جزء - (13)

ترجمه و تفسير سورة «الحجر»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحجر

جزء 14

سورة «حجر» در مکه نازل شده دارای نودونه آیه و شش رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حجر» وادی ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمود اند. این سوره در موضوع و محور خود اهداف سوره های مکی، اثبات توحید، نبوت و معاد می باشد، دنبال میکند.

سیمای سوره حجر:

این سوره دارای نود و نه آیه است و به قول مشهور پنجاه و دومین سوره می باشد که قبل از هجرت در مکه پس از سوره یوسف در دوره سخت دشواری، در فاصله ای زمانی «عام الحزن» و سال هجرت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شده است. «حجر» نام شهری است که قوم حضرت صالح در آن زندگی می کردند و نام این سوره از آیه هشتاد آن که درباره قوم صالح است، گرفته شده است.

«كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ»: بیشتر مطالب این سوره در مورد تهمت و تمسخر کفار نسبت به قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و دستور به صبر و گذشت نسبت به آنهاست. درین سوره يك نوع دلداری و تسلیت، در برابر فشار و هجوم مخالفان، بعد از وفات بی بی خدیجه رضی الله عنها و ابو طالب برای پیامبر عزیز می باشد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حجر:

این سوره دارای (6) شش رکوع، و (99) نود و نه آیه، و (663) شش صد و شصت و شش کلمه، و (2907) دو هزار و نه صد و هفت حرف، و (1358) یک هزار و سه صد و پنجاه و هشت نقطه است. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره حجر مختلف بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.)

علت نامگذاری سوره حجر:

«سوره حجر» تنها نام این سوره «حجر» است و طوری که در فوق هم یا آور شدیم از نام سرزمین قوم ثمود گرفته شده که منطقه ای بین مدینه و شام بوده است. در آیات هشتاد تا هشتاد و چهارم این سوره مطالبی درباره اصحاب حجر (قوم صالح/ ثمود) بیان شده است. (الکشف و البیان، ج 5 ص 330).

این سوره مبارکه به «سوره حجر» موسوم گشته است؛ زیرا خدای متعال حوادثی را که برای قوم صالح پیش آمد، بیان کرده است که عبارت بودند از قوم ثمود که در سرزمین حجر در بین مدینه و شام به سر می بردند.

قوم ثمود اشخاصی نیرومند و قوی هیکل بودند که برای محل سکونت خود قعرکوه ها را می شکافتند، طوری تصور داشتند که در این دنیا زندگی جاودانه و ابدی دارند، و لباس مرگ و فنا به تن آنها در نمی آید. اما در همان دم که در کمال آرامش و اطمینان خاطر بودند، عذاب مرگ در صبحگاهان بر آنان نازل شد طوری که میفرماید: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ» (اما سرانجام) صیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را فراگرفت. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» و آنچه را بدست آورده بودند بکارشان نیامد. (حجر آیات: 83 و 84).

محل نزول سُورَةُ حَجْرٍ:

قتاده و مجاهد میفرمایند: سُورَةُ حَجْرٍ حَجْرٍ مَكِّي است. حسن گوید: تنها آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» و آیه «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» مدنی است. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 13، ص 160)

فضای نزول سُورَةُ حَجْرٍ:

در سال های هفتم و هشتم بعثت عناد و لجاجت مشرکان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و قرآن بیشتر از قبل شده بود و مشرکان در آن بُر هه و زمان از جانب آنحضرت و معجزه همراهش، شدیداً احساس خطر میکردند. آنها سعی داشتند با آوردن کلماتی شبیه به کلمات قرآن از اعتبار و اتقان قرآن بکاهند.

آنان هر موقع فرصت می یافتند پیامبر و آیات نازل را مسخره می کردند و تمام سعی شان بر این بود که با هر وسیله ای که بتوانند توجه مردم را از سمت آن حضرت برگردانند. سُورَةُ حَجْرٍ در چنین فضایی نازل شده است و با توجه دادن به مسئله خلقت، معاد و بازگشت انسان و اهمیت قرآن و حفظ آن از هرگونه تحریف و تعرض متجاوزان، به اُمت های گذشته و سرنوشت آنان نیز اشاره ای دارد تا مایه تسکین و دلداری حضرت باشد.

ارتباط سُورَةُ حَجْرٍ با سوره ابراهیم:

سر آغاز و شروع هر دو سوره، در وصف کتاب مبین و آسمانها و زمین است. هر دو سوره به گوشه ای از زندگانی و بزرگواری ابراهیم بُت شکن و برخی از پیامبران الهی، اشاره میکنند، تا برای پیامبر خاتم النبیین محمد صلی الله علیه وسلم در برابر مخالفتها و ستیزه گری و اذیت و آزارهای مشرکان و کافران، دلداری و آرامشی باشد.

در پایان سوره ابراهیم، نامی از قرآن به میان آمد. در آنجا فرمود: قرآن کریم، برای راهنمایی مردم مسلمان کافی است. اکنون سُورَةُ حَجْرٍ را نیز با مطلبی پیرامون قرآن و اینکه این کتاب آسمانی بیان کننده احکام دین است، آغاز می کند. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 13، ص 160)

عمده ترین مطالب مندرج در این سوره:

سوره ی ابراهیم از احوال کافران در روز قیامت بحث بعمل می آورد. (آیات 49 الی 51 سوره ابراهیم) همچنان در (آیه 2 همین سوره) آیه مبارکه در این سوره: «رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ 2»

این سوره هم چون سایر سوره های مکی، اثبات یکتایی واحد بودن، همچنان در باره پیامبر صلی الله علیه و السلام، درباره دوباره زنده شدن (معاد) و زندگانی نوی را تشکیل دادن، حسابرسی، هشدار و یادآوری به بغاوت گران ناسپاس و تکذیب کنندگان را به بیان گرفته است. (مراجعه شود به آیات 2 الی 3 همین سوره).

1- مجادله و ستیزه جویی کافران و مشرکان از زمان ابوالبشر دوم، نوح تا دوران درخشان پیامبر نور و رحمت، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. (آیات 10 و 11 همین سوره).

2- ایراد دلایل و براهین بر اثبات وجود آفریدگار از آفرینش و پیدایش آسمانها و زمین، جایگاه و موقعیت بادهای بارورکننده و تلقیح کننده، زندگی و مرگ، زنده شدن و حسابرسی زود شمار. (آیات متبرکه: 16، 19، 22، 23 و 25 همین سوره).

3- اثبات وحی راستین بر پیامبر امین محمد صلی الله علیه و السلام. (آیات 8 و 9 همین سوره).

4- اشاره ی فرضی به باز شدن درهای آسمان بر روی کافران و بی باوران. (آیات: 14 و 15 همین سوره).

5- قصه ی آدم و ابلیس، سجده کردن فرشتگان برای آدم و نافرمانی ابلیس. (آیات 29 الی 31 همین سوره).

6- وصف احوال بدان و خوبان (آیات متبرکه 42 الی 48 همین سوره).
7- دلداری پیامبر معظم به قصه‌ی پیامبران از جمله؛ قصه‌ی آل لوط (آیات متبرکه 58 الی 77)، قصه‌ی «أصحاب ایکه»: قوم شعیب (آیات 78 و 79)، قصه‌ی اهل حجر: قوم ثمود. (آیات متبرکه 80 الی 84).

8- قرآن، نعمت خدا بر پیامبر خود (آیات: 87 همین سوره)، نابودکردن دشمنان مسخره کننده (آیت 95 همین سوره)، چشم نه دوختن به زیور و جلوه‌های دنیا و تواضع با مؤمنان (آیت 88)، دعوت علنی مردم به سوی دین الله (آیت 94 همین سوره) و بردباری، ذکر و تسبیح و بندگی تا دم مرگ در برابر فشار و تمسخر دشمنان بی باور و خود خواه (آیات متبرکه 97 الی 99 همین سوره).

سایر خصوصیات سُورَةُ حَجْرٍ:

سُورَةُ حَجْرٍ با حروف مقطعه شروع شده است و از سور رثائیات است (سوره‌های یونس و هود و یوسف و ابراهیم و حجر را رثائیات یا رآت می نامند). یادداشت:

قابل تذکر است که: طولانی ترین کلمه قرآن، یعنی کلمه «فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ» در این سوره است. «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ «22» (بادها را باردار کننده ابر فرستادیم پس از آسمان آب بارانیدیم و آن را به شما نوشاندیم و شما ذخیره کننده آن نیستید). (تفسیر قرآن مهر، ج 11، ص 108)

محتوای سُورَةُ حَجْرٍ:

طوری‌که گفتیم: سُورَةُ حَجْرٍ از جمله سوره‌هایی است که در مکه نازل شده‌اند و به موضوعات اصلی عقیده‌ی اسلامی یعنی: توحید، نبوت، رستاخیز و جزا می پردازد. محور اساسی سوره عبارت است از مخالفت‌های گردنکشان و تکذیب‌کنندگان پیامبران در زمان‌ها و دوران‌های گوناگون. از این رو سوره با برجزر داشتن و تهدید شروع شده است: «رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ «2» ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَنَّوْا وَ يُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ «3».

سوره به بحث پیرامون دعوت پیامبران علیهم السّلام پرداخته و موضع گیری تیره بختان و گمراهان را در مقابل پیامبران گرامی بیان کرده است. هر پیامبر از طرف گمراهان قوم خود مورد تمسخر و ریشخند قرار گرفته است. از زمان بعثت پیشوای پیامبران، حضرت نوح علیه السّلام تا زمان بعثت خاتم پیامبران، همگی از جانب گمراهان مسخره شده‌اند و سوره توضیح داده است که این کار در هر زمان راه و رسم تکذیب کنندگان بوده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ «10» وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ «11».

سوره به دلایل درخشان و شگفت انگیزی که در جهان هستی پراکنده شده‌اند، پرداخته است، آیاتی که زبان گویای پروردگار ابداع گراند و گواه بر جلال و عظمت خالق با شکوه می باشند. از سیمای آسمان شروع کرده و بعد از آن به زمین و باد و باران و آنگاه حیات و مرگ و حشر و نشر می پردازد که عموماً بیانگر عظمت و جلال خداوند متعال میباشند و بریگانگی و توانایی او گواهند: «وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ «16» وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ «17».

سوره داستان «بزرگ بشریت» را مورد بحث قرار داده است، داستان هدایت و گمراهی که در خلق آدم و دشمن سرسختش، ابلیس نفرین شده، تَجَسُّم یافته است و قصه‌ی سجده بردن فرشتگان برای آدم، و خود بزرگ بینی و تکبر شیطان و عدم اطاعت از امر سجده بردن برای آدم و نیز تهدید ذریت آدم از جانب شیطان را یادآور شده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ «28».

سوره بعد از داستان آدم، قصه‌ی بعضی از پیامبران را نقل کرده است تا بدین وسیله آرامش تسلی خاطر برای حضرت محمد صلی الله علیه و سلم فراهم گردد و قلب مبارکش تثبیت شود، و ناامیدی بدان نفوذ نکند. در این میان قصه‌ی حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت صالح و آنچه را که بر تکذیب کنندگان آمد یادآور شده است.

سوره با یادآوری نعمت بزرگ خداوند متعال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خاتمه یافته، که عبارت است از فرستادن این کتاب با شکوه و اعجاز انگیز. و نیز به وی دستور می دهد که در مقابل اذیت و آزاری که از مشرکان می بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند و همچنین مژده‌ی نزدیکی پیروزی او و مؤمنین را یادآور می شود. «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» «87».

بصورت کل باید به خاطر داشت که تمام داستانهای، احکام و هدایات قرآنی که در مورد موارد مخاطب پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است اما در واقعیت دروس، رموز و هدایات است برای تمام بشریت و خاصاً مسلمانان که مطابق آن افکار، اندیشه، طرز تفکر، اعتقاد و ایمان خویش را عیار سازند و زندگی کنند.

ترجمه و تفسیر سوره الحَجْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

الر. (الف لام راء) (مفهوم و اسرار این حروف نزد الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم است) این آیات کتاب آسمانی و قرآن مبین بیان کننده (حق و باطل) است. (۱)
«الر»: اشاره به اعجاز قرآن است. یعنی این کتاب شگفت آور و اعجاز انگیز کلام و گفته‌ی الله متعال می‌باشد و از امثال این حروف تشکیل یافته است که عبارتند از حروف هجایی الف و لام و راء.

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ»: این آیات کتاب است که در فصاحت و بیان کامل است و انسان از آوردن آن عاجز است.

«وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۱)»: قرآنی عظیم الشان و روشن و جلی است.
«مُبِينٍ»: یعنی روشن. روشن‌گر و مفید بیان. و هیچ گونه خلل و آشفتگی در آن به چشم نمی‌خورد.

قرآن روشن‌گر و اثبات کننده وجود، صفات و سنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین کننده طبیعت و خصوصیات های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشن‌گر تمام احتیاجات و ضرورت ها و خواست های او می باشد.

قرآن کتاب استوار و حکمت آمیزی است که انسانها را با چیزی مخاطب قرار میدهد که با سرشت آنان مناسبت و سازگاری دارد. قرآن در این سوره گوشه‌های درست و ماندگاری از سرشتهای انسانها را عرضه می‌دارد که مصداق آنها را در هر نسلی خواهیم یافت. قرآن کتاب استوار و حکمت آمیزی است که غافلان را هوشیار می‌گرداند و ایشان را به اندیشه درباره نشانه‌های خدانشناسی موجود در گستره هستی و در لایلای آن، در آسمان و زمین، در آفتاب و ماه در شب و روز، در هلاک و نابودی نسلهای پیشین، در داستانهای پیغمبران با اقوام خویش و در دلایل قدرت پنهان و پیدا در این جهان... فرا میخواند.

باید گفت بادر نظر داشت اینکه؛ قرآن عظیم الشان مقام بسیار والایی دارد، «تِلْكَ»: ولی در عین حال دسترسی به آن آسان است، زیرا هم نوشته شده، «الْكِتَابِ»: و هم قابل خواندن است. مطالب قرآن روشن است و مرز حق و باطل را با زیبایی خاصی بیان نموده است. خواننده گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 15) موضوعاتی از قبیل وصف قرآن عظیم الشان، تهدید کافران و گناهکاران، برخی از سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار بشریت محمد صلی الله علیه و السلام و رد آنها مورد بحث قرار گرفته است.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾

کافران [هنگام روبرو شدن با عذاب در روز قیامت] چه بسا آرزو میکنند که کاش مسلمان بودند. (۲)

قبل از همه باید گفت که کامیابی و سرفرازی آینده برای مسلمانان است و حسرت برای کفار خواهد بود. به یاد داشته باشید آنچه از کسانی که امروز دین مقدس اسلام و شرعیت غرای پیامبر صلی الله علیه وسلم را به باد مسخره و تمسخر میگیرند، در آینده پشیمان خواهند شد و چه بسا کفاری که در آن روز آرزوی اسلام را می‌کنند.

طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: بعد از اینکه در روز قیامت پرده‌های ظلمانی دنیای مادی از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه کافریشان روشن گردد و این امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام است و دین حقی غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می‌افتند که ای کاش (در دنیا هم) مسلمان می‌بودند

ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت و ندامت و ملامت کردن نفس های شان از قصور در پیشگاه الله متعال است و هیچ سود و ثمری برای شان در بر ندارد.

طوری که در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند متعال خواسته است «یعنی گنهکارانشان» در دوزخ با هم یکجا شوند، کفار به مسلمانان میگویند: آیا شما مسلمان نبوده اید؟ میگویند: چرا! مسلمان بوده ایم. میگویند: اما اسلام شما هیچ بلایی را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته اید؟ مسلمانان در جواب شان میگویند: ما گناهایی داشته ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرار گرفته ایم! آن گاه الله متعال که شنوای گفت و گوی آنان است، دستور می دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون کفار این حالت را می بینند، میگویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان که آنان از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده میشدیم.»

ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

بگذارشان تا بخورند و (چند روزی از لذتها) برخوردار شوند و آرزو(ها) آنها را غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید. (۳)

مهلت الهی را نباید نشانه لطف و رحمت او بدانیم: طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا»: ای محمد! آنان را (به حال خود) رها کن تا بخورند، بگذار آنان مانند حیوان های درنده به شکم پرستی خویش مشغول باشند، و از دنیای ناپایدار خود کام بگیرند و لذت ببرند. «وَ يُلْهَهُمُ الْأَمَلُ» و آرزوهای دور و درازشان آنها را از یاد مرگ غافل سازد و آنها را از اندیشیدن و تفکر در مورد رهایی از عذاب الهی باز دارند.

«فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳)»: وقتی قیامت را دیدند وقتی روز رستاخیز فرا رسد و سختی سزای اعمال خود را چشیدند، عاقبت و سرانجام کار خود را خواهند فهمید. این بیان آیه مبارکه وعید و تهدید است.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که در تبلیغ و ارشاد نباید وقت خویش را به انسانهای نا اهل ضایع و مصروف ساخت. به تأسف باید گفت که: برخی از انسانها، چنان در کفر ضلالت، گمراهی و جهالت غوطه و غرق شده اند، که حتی برهان و هشدار انبیاء نیز آنان را از خواب غفلت و جهالت بیدار کرده نمی تواند.

مسئله رها کردن کفار به حال خود که از جمله «ذُرَّهُمْ» در آیه مبارکه فهمیده میشود، به خاطر سرکشی خود آنان است، و در غیر آن الله متعال ابتدا برای هدایت همه ی انسانها، پیامبر گسیل داشته و هیچ امت رابه حال خود رها نکرده است. چنانکه این مطلب بارها در قرآن عظیم الشان مطرح شده است.

از جمله: «وَ نَذَرْنَاهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (انعام، 110)، آنان را رها می کنیم تا در سرکشی خود سردرگم شوند و در جای دیگر میفرماید: «وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ» (بقره، 15) آنان را در سرکشی کردن مهلت می دهیم.

در این هیچ شکی نیست که: انسان به آرزو زنده ماندن است و اگر روزی این آرزو از انسان گرفته شود از کار و تلاش دست بر می دارد. اما آرزویی که در اسلام مورد انتقاد قرار گرفته است، مربوط به موارد ذیل است:

1- آرزوی زندگی طولانی، 2- آرزوی بیش از عمل، 3- آرزوی بدون عمل، 4- آرزوی که انسان را سرگرم کند، 5- آرزوی خیر داشتن از کار و افراد بد.

«ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا»: از فهم جمله «ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا» آیه مبارکه معلوم میشود که مقصد و شغل اصلی قرار دادن خورد و نوش و به وسایل عیش و عشرت دنیا به اندازه ای غرق و مصروف شوی که انسان را از مرگ غافل سازد. به آرزو های طویل متوجه شدن کار

کفار است که به آخرت و حساب و کتاب و جزا و سزای آن ایمان ندارند، در این شکی نیست که: مؤمن هم میخورد و هم مینوشد ولی به قدر نیاز و وسایل زندگی را مهیا میکند و در خصوص کار و بار آینده هم انتظام خاص خویش را دارد، ولی در هیچ وقت و هیچ صورت از آخرت غافل نمی باشد، لذا هر کاری را به فکر حلال و حرام انجام می دهد و خود را در انتظام کار های اضافی و بی مورد، مشغول نمی سازد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: که چهار چیز علامت بدبختی بدشناسی است: جاری نشدن آشک از چشمها، (برگناهان و غفلت خود پیشمان نشدن و نگرستن) و قساوت قلب، و طول امل و حرص دنیا. (قرطبی عن مسند البزازی عن انس).

منظور از طول امل این است که به حرص دنیا محبت و از مرگ و آخرت غفلت و به فکر آرزوهای دور و دراز قرار گیرند. (قرطبی)

طوریکه در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: من از دو چیز بر شما میترسم؛ یکی پیروی از هوسها که شما را از حق باز دارد و دیگری آرزوهای طولانی که شما را از آخرت غافل نماید.

از حضرت ابوالدرداء (رض) منقول است که وی بر سر منبر مسجد جامع دمشق ایستاده میفرمود: ای اهل دمشق آیا شما به سخن یک برادر خیرخواه و همدرد خویش گوش فرا میدارید؟ بشنوید که پیش از شما بسیاری از مردمان مشهور و بزرگی گذشته اند که مال و متاع زیادی جمع کرده و قصر های بزرگ ساخته و به انتظار آرزوهای دور و دراز قرار گرفته بودند، امروز همه آنها هلاک شده اند که خانه آنها گورستان آنها ست و آرزوی طولانی آنها همه فریب بود. قوم عاد از شما نزدیک بود که دنیا را از افرادومال و متاع و سلاح و اسب خود پر کرده بودند، آیا امروز کسی هست که میراث آنها را از من به دو درهم بخرد؟

حضرت حسن بصری (رح) فرموده است: هرکسیکه در زندگی خود به فکر آرزو های طویل قرار بگیرد، عمل او حتماً خراب خواهد شد. (تفسیر قرطبی)

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ﴿٢﴾

و ما هیچ (اهل) هیچ قریه ای را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند. (۲)

پروردگار با عظمت میفرماید: اگر بخواهیم میتوانیم کفار را فوراً نابود کنیم، اما برنامه و سنت ما فرصت دادن و تأخیر است. طوریکه میفرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۲)» ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن که اجل مکتوب معینی داشت که آن اجل نزد الله متعال در لوح محفوظ نوشته است.

لذا نابودی مجرمان نه از آن موعد پیش می افتد و نه پس و این موعد نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده. پس هلاکت شان وقت معینی دارد و تابع میل و خواسته شان نیست.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٥﴾

و هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد. (۵)

بقا و ثبات افراد و امت ها به دست الله متعال است و انسان در جلو و عقب انداختن برنامه های حتمی الهی، هیچ نقشی ندارد، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: یعنی نمیتوانی نابودی ملتی را قبل از موعد مقرر جلو بیندازی. «وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵)» و زمان نابودی شان به تأخیر نمی افتد. و طوریکه در آیه قبلی بیان شد: هر امت اجلی معین دارد. بنابر این، سنت و قانونمندی الله متعال در امت ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمیکند مگر بعد از اقامه حجت بر آنان و به نهایت رسیدن اجل مقرر و موعود شان در لوح محفوظ.

ابن کثیر میفرماید: بدین وسیله به اهل مکه یادآور میشود و به آنها هشدار میدهد و آنها را راهنمایی میکند که دست از عناد و لجبازی بردارند و الحاد را کنار بگذارند که به سبب آن مستحق نابودی خواهند شد. (تفسیر مختصر ۳۰۸/۲).

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾

و (مشرکین به طور تمسخر و انکار) گفتند: ای کسی که «ذکر» (قرآن) بر او نازل شده است! یقیناً تو دیوانه هستی. (۶)

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ»: کفار قریش به طریق تمسخر و استهزا به محمد صلی الله علیه و سلم گفتند: ای کسی که مدعی نزول قرآن بر خویشتن هستی که قرآن بر تو نازل شده است! «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶)» به یقین عقل و خردت از بین رفته است تو واقعاً دیوانه هستی. و اگر عاقل می‌بودی ادعای پیامبری نمی‌کردی، زیرا به نظر ما کسیکه عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمی‌کند. بلی! علت دیگری که باید کفار مکه را به حالشان واگذاری این گونه سخنان است. این سخن را از روی استهزاء و تکذیب می‌گویند.

باید گفت که: «لَمَجْنُونٌ» در آیه مبارکه به معنای بی عقل نیست، بلکه به معنای جن زده می‌باشد. همانطوریکه کلمه «دیوانه» به معنای دیو زده است و در جاهلیت اعتقاد بدین داشتند که شاعر به خاطر ارتباطی که با جن دارد می‌تواند شعر بسراید.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾

(اگر هوشیار باشی) و اگر از راستگویان هستی چرا فرشتگان را به نزد ما نمی‌آوری؟ (۷)
کفار در خطاب به رسول الله صلی الله علیه و سلم در آیه مبارکه می‌فرماید: اگر در ادعای پیامبری راست می‌گویی، چرا ملائکه را برای ما نمی‌آوری که بر رسالت تو شهادت دهند؟! به قولی معنی این است: اگر از راستگویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟

کفار، نشانه‌ی صداقت پیامبر صلی الله علیه و سلم را در نزول فرشته می‌دانستند، ولی این هم بهانه‌ای بیش نبود، زیرا در (آیه ۱۱۱ سوره انعام) می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ فُبَيْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ» (۱۱۱) (و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان نازل می‌کردیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و همه چیز را (به گواهی صدق و اعجاز) دسته دسته در برابرشان گرد می‌آوردیم باز هم ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه خداوند بخواهد (به اجبار ایمان آورند)، ولی بیشترشان نادانی می‌کنند).

خواننده محترم!

مفسران می‌نویسند: در این دو آیه تحقیر و تمسخر و تهمت و تردید، با انواع تأکیدها برای پیامبر صلی الله علیه و سلم از زبان کفار مطرح شده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِي» به جای «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» يك نوع تحقیر است، «الذِّكْرُ» با توجه به اینکه کفار به وحی عقیده نداشتند، يك نوع تمسخر است و «لَمَجْنُونٌ» تهمت است و جمله «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» نشانه‌ی تردید آنان در نبوت است. به علاوه حرف «إِنْ» و حرف لام در جمله «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» و قالب جمله اسمیه، نشانه‌ی انواع تاکید در سخن و عقیده انحرافی آنهاست. (تفسیر فی ظلال القرآن).

مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾

(اما اینها باید بدانند) ما فرشته‌ها را جز به حق فرو نمی‌فرستیم و آنگاه پس از فرود آمدن فرشته‌ها به آنها مهلت داده نمی‌شود. (و در صورت انکار به عذاب الهی نابود می‌گردند) (۸)
«بِالْحَقِّ»: به حق. همراه با حق ثابتی که قابل انکار نیست. به همراه عذاب.

«مُنْظَرِينَ»: مهلت داده شدگان. «ترجمه معانی قرآن»

خداوند متعال در جواب ورد اتهامات کفار می‌فرماید: «مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ»: ما فرشتگان خود را اعزام نمی‌داریم، مگر جز به خاطر نابود ساختن با عذاب برای قومی که قصد نابودیشان را کرده‌ایم.

«وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸)» در این حال و موقعیت مهلت و تأخیری درکار نیست. غرض این که عادت الله متعال چنان جاری است که فرشتگان را نمی‌فرستد جز برای قومی که بخواهد آنان را نابود کند و چنان قصدی را با امت محمد صلی الله علیه و سلم ندارد؛ زیرا الله

متعال میدانند از نسل آنها افرادی به دنیا می آیند که او را پرستش میکنند. بنابر این متضمن رد درخواست آنان است. (تفسیر صفوة التفسیر)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾

ما قرآن را نازل کردیم، و ما بطور قطع نگهبان آن هستیم. (۹)
 خداوند متعال در ردیستن اتهام جنون به رسول الله صلی الله علیه وسلم به سبب نزول قرآن میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» در آیه مبارکه به یک واقعیت انکار ناپذیری اشاره نموده و آن اینست که: قرآن نه از بشر است و نه از فرشته ها؛ بلکه تنها الله متعال است که قرآن عظیم را بر نبی کریم صلی الله علیه وسلم نازل کرده است.
 «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾» قرآن برای همیشه محفوظ است.

«لَحَافِظُونَ»: (اسم فاعل رمز دوام است) یعنی اینکه ذات پروردگار حفظ قرآن از کاستی و فزونی را نیز تعهد و تضمین کرده است. بنابر این هیچ کس نمیتواند در آن افزایش و یا نقصی ایجاد کند و هیچ کس نمیتواند در آن تبدیل و تغییری به وجود بیاورد. قرآن عظیم الشان در گذار زمان ها و گذشت عصرها و نسل ها از بازیگری بازیگران انس و جن و از بیهوده گویی های عرافان و کاهنان محفوظ بوده و در حفظ و نگهبانی خدای منان قرار دارد. و باید گفت که یکی از پیشگویی های قرآن و یکی از امتیازات اسلام، مصونیت قرآن عظیم الشان از تحریف است.

مفسران در این بابت میفرمایند: خدا صیانت این قرآن را تضمین کرده است، بنابر این آنطور که در کتب پیشین رُخ داده است احدی نمیتواند در آن دَخل و تَصرف کند و بر آن بیفزاید یا از آن بکاهد؛ زیرا حفظ کتب پیشین به اهل و پیروان شان موکول و واگذار شده بود و خدا میفرماید: «بِمَا أَسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، (آیه 44/سوره مائده) (که حفاظت آن به آنان سپرده شده بود) پس به تفاوت بین آن و آیهی «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» دقت کنید که صیانت قرآن را تضمین کرده در صورتی که در آیهی قبلی، صیانت کتب را به آنها واگذار کرده است و آنها در کتب تغییر و تبدیل ایجاد کردند.

یکی از خصوصیات مهم قرآن عظیم الشان اینست که: حق تعالی در گذر زمان تا ابدالذ هر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتاب های پیشین که علماء و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و طوریکه یادآور شدیم آن کتاب ها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتاب ها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها باقی گذاشته نشده است.

علاوه بر وعده خداوند متعال مبنی بر حفاظت از قرآن، مسلمانان از آغاز، قرآن کریم را حفظ کرده و در نوشتن و حفظ آن بی نهایت جدی و آنرا از مکلفیت های دینی خویش میدانستند، حتی در زیاتر از حالات حتی آموزش قرآن عظیم الشان را مهریه زنان قرار می دادند، علاوه بر مسلمان در نماز های پنجگانه خویش قرآن را تلاوت و در نماز تراویح ماه مبارک رمضان به ختم قرآن عظیم الشان می پرداختند. و همه روزه مسلمانان بعد از نماز به تلاوت قرآن و تفسیر آن به دروس متداوله می پردازند، و ختم قرآن عظیم الشان در خارج از نماز در بین مسلمانان با تمام قوت آن وجود دارد. و جوانان به حفظ قرآن عظیم الشان می پردازند و مکاتب و مدارس و حقله های حفظ و تدریس قرآن رابراه می اندازند و اطفال را در آموزش، حفظ و تلاوت قرآن تشویق و ترغیب می دارند و در این کار جوایز مادی و منعی را هم در نظر دارند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾

(این رویه مشرکین تنها با تو نیست) و البته پیش از تو نیز در مردم های پیشین، پیغمبرانی فرستادیم (و ایشان نیز تکذیب شدند). (۱۰)

خداوند متعال: از باب تسلیت و دلجویی پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد خطاب قرار داده میفرماید: و ای پیامبر! به یقین پیش از تو نیز پیامبرانی از جانب الله متعال گذشته اند که ایشان را با

پیام یگانگی پروردگار جهانیان به سوی گروه های پیشین و اقوام و طوایف گذشته فرستاده است.

شیع: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد، و در ضمن دارای نوعی پیوند و همبستگی میباشند؛ خواه این پیوند در خط حق باشد، نظیر آیه «وَ إِنْ مِنْ شِيعَةٍ لِإِبْرَاهِيمَ» «صافات، 83» و خواه در خط انحراف باشد. «فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا» «أنعام، 159»

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾

و هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر آنکه او را به باد استهزاء می گرفتند. (۱۱)
طوری که دیده میشود در طول تاریخ؛ استهزاء، سیره و روش همیشگی کفار، در برابر انبیاء بوده است. «كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (واضح است وسیله مقابله و مبارزه ای کسیکه منطبق ندارد، استهزا می باشد) در آیه مبارکه میفرماید: هر پیامبری که نزد آنان می آمد او را به باد مسخره می گرفتند. یعنی و برای آن اقوام و امت های پیشین هیچ پیامبری از بارگاه رب العالمین نیامد جز اینکه وی را به مسخره گرفته، آزارها می دادند و رسالتش را به باد استهزاء می گرفتند.

این بیان به خاطر تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است، یعنی همانطور که این مشرکان تو را مورد تمسخر قرار میدهند، پیامبران پیشین نیز مورد استهزا و ریشخندشان قرار گرفته اند، بنابر این دلخور و غمگین مشو.

این آیه مبارکه تسلیت و تعزیتی برای رسول الله صلی الله علیه و سلم است با این که: آزارها و دشمنی ها فقط برای تو نیست بلکه برای پیامبران پیش از تو نیز دست داده است پس آرام باش و از ایشان عبرت بگیر. طوری که یادآور شدیم: هیچ يك از انبیاء، از مسخره شدن به دست کفار، مصون نه مانده بودند. «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ» بناءً وظیفه و رسالت مبلغان و مرشدین دین است تا از استهزاء و تمسخر دشمنان دین مقدس اسلام، دل سرد و مأیوس نشوند، بلکه با تمام به رسالت تبلیغی و ارشادی خویش ادامه دهند.

كَذَلِكَ نَسُكُّهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾

این چنین آن (استهزاء) را در دل های مجرمان داخل می گردانیم. (۱۲)
از فحواى آیه مبارکه دانسته می شود که: خداوند متعال اتمام حجت می کند و مطالب حق را به دل و عمق جان انسان میرساند، تا نگویند ما حقیقت را نفهمیدیم.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةَ الْأُولِينَ ﴿١٣﴾

(اما با این حال) آنها به آن ایمان نمی آورند و البته راه و رسم (تکذیب نمودن کافران باز آمدن عذاب الهی) در پیشینان گذشته است. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَ قَدْ خَلَتْ...»: شیوه اقوام پیشین نیز چنین بوده است. (تفسیر نور)
کافران به قرآنی که حق تعالی بر پیامبرش نازل کرده ایمان نمی آورند «وَ قَدْ خَلَتْ...»: شیوه اقوام پیشین و گذشته نیز چنین بوده است. شیوه خدا درباره پیشینیان هم بر این بوده است که آنان را مدت زمانی مهلت داده است و سپس نابودشان ساخته و به عذاب دردناک گرفتارشان نموده است.

در تفسیر صفوة التفاسیر آمده است: «سپس خدای متعال توضیح داده است که ارائه ی براهین فراوان به کفار مکه، برای آنان سودی ندارد؛ زیرا آنان دشمنان و گردنکشان سرسختند، و راه گمراهی و عناد خود را پیش می گیرند.

و از این رو میفرماید:

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾

و اگر [برای دریافت حقایق و معارف] دروازه ای از آسمان به روی آنان باز کنیم، که

همواره از آن بالا روند. (۱۴)
 «فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ»: از آنجا شروع به بالا رفتن کنند. یعنی مرتباً به آسمان صعود و نزول داشته باشند. (تفسیر نور)
 خواننده محترم!

در چند آیه قبلی خواندیم که کفار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم درخواست دیدن و آوردن فرشته میکردند. در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: اگر بر فرض مثال اگر آنها را به آسمان می بردیم، و یکی از دروازه های آسمان را برای کفار مکه می گشودیم و آنها از آن وارد شده و تا بدانجا را که در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده و صعود هم میکردند، باز هم یقیناً تکذیب پیشه کرده و به کفر خود ادامه می دادند! زیرا تقاضای دیدن فرشته تنها يك بهانه است. و باید گفت که اشخاص لجوج حتی از؛ عروج خود را هم به آسمان، انکار می کنند.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵)

باز خواهند گفت: یقیناً ما چشم بندی شده ایم، بلکه گروهی جادو شده هستیم. (۱۵)
 تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُكَّرَتْ»: پوشانده شده است. از دیدن باز داشته شده است. پرده ای به پیش چشمانمان داشته شده است.

«مَسْحُورُونَ»: سحر و جادو شدگان. (تفسیر نور)

تفسیر:

باید گفت: لجاجت، مانع شناخت است و لجوج محسوسات را نیز انکار میکند: از فحوای آیات متبرکه با تمام وضاحت دریافتیم که: آن کفار بعد از صعود به آسمان و مشاهده فرشتگان میگفتند: در حقیقت ما افسون و چشم بندی شده و فرشتگان را به طور تخیلی می دیدیم و کسی هم که ما را جادو کرده، همانا محمد صلی الله علیه و سلم است! بنابر این آنها تکذیبگراند؛ چه معجزه های را مشاهده کنند و چه نکنند. با تأسف باید گفت که: لجاجت، درد بی درمان و رو به گسترش است. او با دیدن هرگونه نشانه ای ابتداء میگوید؛ چشم من سحر شده، «إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا» ولی بعد میگوید؛ تمام وجودم سحر شده است.
 خواننده محترم!

در آیه 7 سوره حجر خواندیم که کفار از پیامبر اکرم صلی الله علیه در بدوخواست دیدن و آوردن فرشته میکردند. و در آیه 14 همین سوره خواندیم: حَتَّىٰ أَكْفِرَ مَا دَرَوَاهُ مِنْ آسْمَانٍ رَا بِرُؤْيِ أَنَا بِهَ هَم كَنِيْمَ وَأَنَا بِهَ آسْمَانٍ بَالَا رُونْدَ وَ مَلَاكِهَ وَچیزهای دیگری را هم ببینند، باز هم ایمان نخواهند آورد، زیرا تقاضای دیدن فرشته تنها يك بهانه است. طوریکه خداوند متعال در (آیه 7 سوره انعام) میفرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (و (کافران لجوج که در پی بهانه جویی اند حتی) اگر نوشته ای را در کاغذی بر تو نازل می کردیم که آن را با دست های خود لمس میکردند، باز هم کافران می گفتند: این، جز جادویی آشکار نیست.)

معروف است زمانیکه بحث لجاجت در میان باشد، هیچ دلیلی هم کارساز نمی افتد. باید گفت که سحر، از رایج ترین و معروف ترین اتهام است که: مشرکان همیشه و در طول تاریخ ادیان به پیامبران علیهم السلام می بستند.

«قِرْطَاسٍ»: چیزی است که بر روی آن بنویسند، فرق نمیکند که کاغذ باشد، یا چوب، یا هم پوست باشد و یا سنگ ولی در اصطلاح عام به کاغذ اطلاق میشود. (تفسیر نور).
 خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی کفر کافران و درماندگی بتان شان به بیان گرفته شد. اینک در آیات (16 الی 25) درباره برخی از قدرت و دلایل و حدانیت پروردگار با عظمت در آسمان از

جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سر به فلک کشیده، انواع محصولات زراعتی برای انسان و سایر جانداران و غیره بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

و به راستی که ما در آسمان، برج هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان [به شکل صورت های فلکی] تزیین کردیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُرُوجًا»: جمع برج است که به قصر بزرگ و قلعه و غیره اطلاق میگردد، مفسران هر یک مجاهد، قتاده، ابو صالح و غیره در اینجا بروج را به ستاره بزرگ تفسیر نموده اند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» مینویسد که: «بُرُوجًا»: منزلگاههایی که افلاک و کواکب در آنها به سیر و حرکت می پردازند. صورت های فلکی که هر یک مجموعه ای از ستارگانند که شکل بخصوص به خود گرفته اند.

برخی دیگری از مفسران مینویسند که: «بروج» جمع «برج» در اصل به معنای ظهور است. مراد از برجهای ستارگان سیار دوازده گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. این برجها راهنمایی برای مسافران و مؤرخان و شناخت اوقات قحطی و باران اند. و خداوند متعال آسمان را با ستارگان مزین ساخت که: هر نظارهگری از مشاهده و تأمل در آنها بر حکمت وی و زیبایی آفرینش راه می برد.

«زَيَّنَّاهَا»: آن را زینت داده ایم و آراسته و زیبا و مزین ساخته ایم. «لِلنَّاظِرِينَ»: برای بینندگان. باید گفت که: زینت و زیبایی، يك اصل در آفرینش است که خداوند متعال در خلقت آسمانها آنرا رعایت نموده است.

نه تنها از زینت و زیبایی بحث مینماید بلکه از حفاظت و صیانت آن سخن بعمل آمده است.

وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾

و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم. (۱۷)

«رَجِيمٍ»: رجم: سنگ زدن. سنگسار کردن. به معنی طرد کردن شده نیز میآید. رجم، به معنی مطرود نفرین و رانده شده از رحمت الهی است. یعنی: مطرود. ملعون. (تفسیر نور).

در آیه مبارکه شیطان تنها ابلیس نیست بلکه: شامل «كُلِّ شَيْطَانٍ» تمام شیطانها می شود. آسمانها مرکز تدبیر امور و فرشتگان مدبران امورند، که مراکز تدبیر باید منطقه حفاظتی هم باشد. خداوند متعال آسمان دنیا را به وسیله شهاب سنگهای سوزان از هر شیطان ملعون و رانده شده ای که از رحمت وی مطرود است حفظ کرده است تا دزدانه به آن گوش فرا ندهند و چیزی از وحی را نگیرند و دزدی و به اصطلاح دست به جاسوسی نزنند. و باید گفت که: شیاطین نمیتوانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند.

حکم شرعی همین است که: شیطان، هیچ وقت حاضر نیست که به رضا و رغبت خود از انسان فاصله بگیرد بلکه آنرا باید از خود راند و مطرود ساخت، و از شر اش از الله متعال پناه خواست.

در آیه مبارکه میفرماید: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (17)». و آسمان را از (دستبرد و دسترسی) هر شیطان ملعون، لعین و مطرودی محفوظ و مصون داشته ایم. لذا ابلیس به آسمان دسترسی ندارد، و نمیتواند که در آنجا شر بلا و ناپاکی و گمراهی خود بخش نماید. شیطان تنها بدر زمین مصروف شر است، و سر و کارش با گمراهان آدمی زادگان در همین زمین است و بس. ولی آسمان - که رمز والائی و بالائی است - اهریمن از آن رانده و مانده میگردد و بدان دسترسی نمی یابد و آن را آلوده نمیکند. تنها کاری که میتواند این است که هر زمان تلاش میکند که خویشتن را بدان رساند، برگردانده می شود و کوشش او دفع

وخنثی میگردد:

إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَّ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸)

مگر آنها که دزدانه گوش فرا دهد، پس (در آن صورت) شهاب مبین آنان را تعقیب میکند (و میراند) (۱۸)

«استراق»: از سرقت و «استراق سمع» به معنای سرقت کلام است. باید گفت که: «إِسْتَرَقَّ السَّمْعَ»: یعنی دزدانه گوش فرا دادن و چگونگی حفظ آسمان و نحوه استراق سمع شیاطین برای ما چندان معلومات روشنی وجود ندارد.

ابن عباس (رض) میگوید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها باز داشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می شنیدند و سپس آنها را به منجمان و کاهنان انتقال می دادند ولی زمانیکه عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان باز داشته شدند و بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم متولد شدند، آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم از رونق افتاد».

در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: ابلیس چیست؟ چگونه تلاش میکند تا به اخبار دزدانه گوش فرا دارد و استراق سمع کند؟ به چه چیز دزدانه گوش فرا می دارد؟... همه اینها غیب است و غیب را تنها الله متعال می داند و بس. ما از لابلای نصوص بدین چیزها دسترسی پیدا نکرده ایم، و فائده ای هم در فرورفتن بدین مسائل نمی بینیم، چرا که چیزی را بر عقیده نمی افزاید، و نتیجه ای جز سرگرم شدن عقل بشری به کارهایی ندارد که بدو مربوط نیست و در محدوده وظیفه او نمیباشد، و تنها او را از کار حقیقی خود در این زندگی باز میدارد. گذشته از این، درک و فهم تازه ای در باره حقیقت تازه ای بر درک و فهم انسان نمی افزاید.

باید بدانیم که هیچ شیطانی راه به آسمان ندارد، و این زیبایی فریبا و دلربای آسمان محفوظ و مصون می ماند، و والائی و بالایی ای که آسمان رمز آن است پاسداری میشود و ناپاکی و خبانت شیطان نمیتواند به آن دست یابد. و هرزمانیکه شیطان اراده کند تار هسپار آسمان شود به شدت رانده شده و متروک میگردد و میان او و میان آنچه میخواهد حائل و مانع ایجاد میشود و به مقصود نمیرسد.

بناءً بر ما است تا در هر جای شیطان صفتی یافت شد، روشنگران جامعه باید با قاطعیت شهاب علم، آنان را دنبال، تعقیب و دسایس شان را خنثی سازد. جواب و سوسه ها و شیطنتها آنها باید بسیار صریح، علنی و فوری و قوی صورت گیرد.

و طوری که در (آیه: 8 سوره صافات) آمده است: «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُفَذِّقُونَ مِنْ كَلِّ جَانِبِ ۸» (آنها نمیتوانند به (اسرار) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سو به آنها (شهاب) پرتاب میشود.) بناءً طرد شیطان باید از همه اطراف صورت گیرد در غیر آن تغییر تکنیک نموده و از راه دیگری آغاز بع کار و فعالیت مینماید.

«إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَّ السَّمْعَ»

در حدیث آمده است:

1749- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتْ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ، كَالسَّلْسَلَةِ عَلَى صَفْوَانَ - قَالَ عَلِيٌّ: وَقَالَ غَيْرُهُ: صَفْوَانَ يَنْفَذُهُمْ ذَلِكَ - فَأَدَا فَرَجَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ، قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ، وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرْفُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرْفُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاجِدُ فَوْقَ آخَرَ - وَوَصَفَ سُفْيَانَ بِيَدِهِ، وَفَرَجَ بَيْنَ أَصَابِعِ يَدِهِ الْيُمْنَى، نَصَبَهَا بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ - فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشَّهَابُ الْمُسْتَمْعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقُهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ، إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْفُوها إِلَى الْأَرْضِ - وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ: حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْأَرْضِ - فَتَلْقَى عَلِيَّ فَمِ السَّاجِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُصَدِّقُ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعْتَ مِنَ السَّمَاءِ» [رواه البخاری: 4701].

1749- از ابو هریره (رض) به نقل از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند:

«چون خداوند در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بال‌های خود را به نشانه فرمان برداری به هم میزنند، [و صدای بال‌های آنها] مانند آواز زنجیر است بر سنگ، چون اضطراب دل‌شان آرام گیرد، از [فرشتگان مقرب مانند جبرئیل و میکائیل] می‌پرسند: پروردگار شما چه گفته است؟ در جواب آنها میگویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه‌تر و بزرگتر است.

آن هائی که استراق سمع میکنند [که عبارت از جنیان باشند]، یکی بالای دیگری قرار دارند، و این سخن را می‌شنوند.

و بسا میشود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است به رفیق خود برساند، به او اصابت میکند و او را می‌سوزاند، و گاهی هم میشود که شهاب به وی اصابت نمیکند، و آن کسیکه استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پائین‌تر از وی قرار دارد، انتقال میدهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال میدهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شنیده‌اند به زمین انتقال میدهند، تا اینکه به دهان جادوگر انداخته میشود.

[جادوگر] با آن سخنی که شنیده است، صد دروغ را یکجا میکند [و به مردم خبر میدهد]، و مردم سخن او را تصدیق میکنند، و میگویند: مگر [آن جادوگر] فلان روز برای ما نگفت که در فلان وقت چنین و چنان میشود؟ و آنچه که گفته بود راست برآمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل، از آسمان شنیده شده است» یعنی: جادوگر و کاهن باهمان یک کلمه که از اخبار آسمان شنیده است، چندین دروغ دیگر را یکجا کرده و برای مردم می‌گوید، و چون کلمه را که از خبر آسمان شنیده است راست است، مردم به جهت همان یک کلمه راست، همه دروغ‌های جادوگران و کاهنان را باور می‌کنند، پس بنابراین اگر گاهی شد که خبر جادوگر راست برآمد، باز هم نباید سخن او را تصدیق کنیم، بلکه باید بدانیم که این سخن راست همان چیزی است که از اخبار آسمان دزدی شده و برای وی رسیده است، ورنه جادوگر هیچگاه راست نمی‌گوید.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْفَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)

و زمین را هموار کردیم و در آن کوه‌های ثابتی افکندیم و از هر چیز به اندازه معین و بطور سنجیده رویانیدیم. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مراد از القای کوه همچون القای شبهه، ایجاد آن است، «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنای ثابت و پا برجاست و «مَعَايِشَ» جمع «معیشت» به معنای وسیله زندگی است.

«وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْفَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ»: و زمین را بسط و گسترش دادیم و کوه‌های استوار را در آن قرار دادیم. فخر رازی گفته است: زمین کره‌ای بزرگ است و کره‌ی بزرگ، هر قطعه‌ای از آن کوچک به نظر می‌آید اگر به عنوان یک مسطح صاف و هموار به آن نگاه شود، بنابراین این موضوع امتداد و گسترش یافتن زمین با کرویت آن منافات ندارد. و دلیل آن گفته‌ی خدا است: «وَالْجِبَالُ أَوْتَادُهَا» و کوه‌ها را میخ نامیده است درحالی‌که بر قله‌ی آنها سطح‌های هموار و وسیعی قرار دارد. در اینجا نیز قضیه چنین است. (تفسیر فخر رازی ۱۷۰/۱۹).

و خداوند متعال زمین را گسترانید، آن را هموار و مسطح ساخت، در آن کوه‌های نیرومند را میخکوب کرد تا زمین به اضطراب و جنبش در نیاید تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید. باید گفت که:

یکی از نعمت‌های الهی، گسترده‌گی و مسطح بودن زمین است. «مددنا» (و گرنه زراعت و بسیار از تلاش‌های دیگر به سختی انجام می‌گرفت)

«وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)» و در زمین انواع گیاهان را از هر جهت بهجت آور به‌طور سنجیده، با اندازه‌ها و مقادیری معین که بشر و دیگر جانداران بدان نیاز دارند، رویانید. آفریده‌ها، براساس میزان و قانون خاصی آفریده شده‌اند. یعنی: در زمین از هر چیزی در حدی معین و به اندازه و سنجش رویانیدیم. چنان‌که دانشمندان گفته‌اند: هر چیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾

و برای شما در زمین اسباب و انواع وسایل معیشت قرار دادیم و همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آنها روزی دهید. (۲۰)

قبل از همه باید گفت که: آفرینش زمین و کوه و نبات برای انسان است، «معایش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی است.

خداوند متعال در زمین برای انسان‌ها و حیوانات (که انسان‌ها روزی دهنده‌شان نیستند) وسایل و سرچشمه‌های روزی و زندگی را قرار داد که با استفاده از دانه‌های گیاهی، میوه‌ها، سبزیجات و انواع مواد معدنی، امکانات زندگی را فراهم می‌یابند و تنها اوست روزی دهنده که تغذیه همه مخلوقات خویش را متکفل و عهده‌دار گردیده است. خداوند، معیشت و رزق همه موجودات را، حتی آنها که شما توان تأمین آن را ندارید به عهده دارد.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾

و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه هایش نزد ماست، و ما جز به اندازه ای معین آن را نازل نمی کنیم. (۲۱)

بصورت کل باید گفت که: هستی، سرچشمه و منبعی دارد که در اختیار پروردگار با عظمت است و تنها بخشی از آن به دست ما میرسد که ما از آن آگاهییم طوریکه میفرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» خزانه و گنجینه‌های تمام ارزاق مخلوقات و بندگان و منافع آنها نزد ما قرار دارد. یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدر قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد. بناءً انسانها نباید به سراغ غیر خدا روید، زیرا که هر چه بخواهید سرچشمه‌اش نزد الله متعال است.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ»: هر چه هست به اندازه لازم آفریده شده است و سنجیده و حساب شده به جهان گسیل داشته شده است و گسیل می‌گردد. منابع روزیها و سرچشمه خوبیها در نزد خدا است و آن را به مقدار حساب شده و برابر صلاح دید خویش بهره این و آن می‌گرداند.

چیزی در هستی، بدون اندازه معین آفریده نشده است طوریکه مفسران در تفسیر جمله «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» شامل هر آفریده‌ای میشود. مثلاً توان و قدرت بینایی و شنوایی نیز در نزد خدا، سرچشمه و خزینه‌ای دارد که به مقدار معین از آن به ما مبرسد، مثلاً اگر او بخواهد ما میتوانیم صدای پای مورچه را در آن طرف کره زمین بشنویم. ضمناً علوم امروز کشف کرده که هر نباتی دارای وزن مخصوص است که هرگاه کمی عناصر و اجزای آن کم و زیاد شود، دیگر آن گیاه نخواهد بود.

«وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱)»: و ما جز به میزان ضرورت و احتیاج مردمان و جز بر مقتضای حکمت خود و بر اساس مصلحت و منفعت مردم آن را نازل نمی‌کنیم. پس اوست که به حکمت بالغه و رحمت واسعة خود به هر کس که بخواهد میدهد، و از هر کس که بخواهد باز می‌دارد، هر که را بخواهد توانگر ساخته و هر که را بخواهد فقیر می‌گرداند. در ضمن باید گفت که: داشتن، دلیل مصرف کردن نیست، بلکه در مصرف باید حکمت و ظرفیت و ده‌ها نکته دیگر را در نظر گرفت.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾

و ما باده‌ها را باور کننده‌ی (ابر ها و گیاهان) فرستادیم، پس از آسمانها آبی نازل کردیم و با آن (آب) شما را سیراب ساختیم، در حالی که شما خازن (و نگهدارنده‌ی) آن نیستید. (۲۲)

«وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ»: و باد را فرستادیم که ابرها را با بخار بارور می‌سازد و در نتیجه آب به اذن الله متعال از آن می‌باراند و همچنین باده‌ها را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال دادن خسته نر و تلقیح آن با خسته ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «أَي تَلْقَحُ السَّحَابَ فَتَدْرُ مَاءً وَتَلْقَحُ الشَّجَرَ...» (باده‌ها ابرها را بارور می‌سازند و در نتیجه ابر باران را فرو میریزاند و نیز همین باده‌ها با عمل تلقیح درختان را میوه دارد میسازند.

«لَوَاقِحَ» از «لِقَاحِ» به معنای پرثمر کردن ابرها، از طریق پیوند ابرهای مثبت و منفی است و یا به معنای بارور کردن گیاهان، از طریق انتقال گرده‌های گیاهان است.

طوری‌که در (آیه 41 سوره ذاریات) آمده است که باد گاهی عقیم و بی فایده است و در برخی از اوقات بادها دارای سرچشمه و برکات میشود. طوری‌که در (آیه 43 سوره نور) آمده است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» آیا نمی بینی که خداوند ابرهای پراکنده را سوق میدهد، سپس به یکدیگر متصل میکند، سپس آنها را متراکم می کند، پس می بینی که باران از میان آنها بیرون می آید. «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ»: از ابر آب شیرین نازل کردیم، آن را برای نوشیدن خودتان و آبیاری اراضی و زراعت و حیوانانتان قرار دادیم.

«وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ» (۲۲): و شما توانایی ذخیره کردن آن را ندارید، بلکه ما به قدرت خود آن را در چشمه‌ها و چاه‌ها و رودخانه‌ها برایتان نگهداریم، و از بین نمی بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره برید. و اگر میخواستیم آن را در زمین فرو می بردیم، آنگاه شما از تشنگی نابود می شدید. بسان گفته‌ی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (سوره ملک آیه 30) (بگو: به من خبر دهید اگر آب چشمه‌ها و چاه‌های شما در زمین فرورود، کیست آنکه آب روان و گوارا برای شما بیاورد). پس این ذات پروردگار است که: آب را ذخیره می‌کند نه بندگان؛ و چون مردم دچار قحطی شوند، به زاری از او درخواست باران میکنند.

باید گفت که: نعمت آب غیر از نعمت سیراب شدن است. اینکه انسان آب بنوشد و سیراب شود، خود نعمتی علاوه بر نعمت آب است، زیرا می‌شد که انسان تشنه آب بنوشد ولی سیراب نشود.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾

و یقیناً ما هستیم که زندگی می بخشیم و ما می میرانیم و ما وارث نعمت‌های روی زمین هستیم. (۲۳) به واقعیت این امر با یاد اعتراف کنیم که: مرگ و زندگی در دست الله متعال است طوری‌که میفرماید: «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ» و بی‌تردید، این ماییم که زنده میکنیم و می میرانیم و بعد از نابودی خلق «وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ» ما پدیداریم و وارث زمین و ساکنان آن می شویم و در نهایت همه پیش ما می آیند. و بدون شک این الله متعال است که: مردگان را با آفرینش از عدم و با تجدید حیات پس از مرگ، زنده می سازد و زندگان را هنگامی که اجل‌شان فرا رسد می میراند، پس اوست وارث زمین و هر که و هر چه بر روی آن است؛ زیرا او بعد از فنای خلقش باقی است.

باید گفت که: همه رفتنی از این دنیا هستند، پس سزاوار است با عمل خود ارث خوبی برای وارث حقیقی بجای گذاریم.

وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿٢٤﴾

و البته ما (حال) گذشته گان شما را دانسته‌ایم (که چه عمل داشتند) و البته ما آیندگان شما را دانسته‌ایم (که چه عمل خواهند کرد). (۲۴)

قبل از همه باید گفت که: زمان، در علم الله متعال اثری ندارد. علم او به گذشته و حال و آینده یکسان است. و در این هیچ جای شکی نیست که الله سبحان و تعالی به کسانی از پیشینیان که مرده‌اند و به خلقی که هم اکنون زنده‌اند، به همگی‌شان داناست و به کسانی هم‌که تاروز قیامت به دنیا می‌آیند، دانا میبانشد.

«الْمُسْتَقْدِمِينَ»: پیشینیان. «الْمُسْتَأْخِرِينَ»: پسینیان.

ابن عباس (رض) گفته است: مستقدمین عبارتند از مردگان پیشین، از عهد حضرت آدم علیه السلام تا زمان حال، و مستأخرین عبارتند از انسان‌های زنده‌ای که اکنون در قید حیات هستند و نیز آنهایی که تا روز رستاخیز خواهند آمد.

ومجاهد گفته است: مستقدمین یعنی ملت‌های پیشین و مستأخرین عبارت است از امت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم. منظور این است که علم خدای متعال به گذشتگان و

آیندگان احاطه دارد و چیزی از اوضاع و احوال بندگان از او پوشیده نیست. این توصیف، بعد از بیان کمال قدرت خدا، بیان کمال علم وی را متجلی می سازد.
شأن نزول آیه 24:

625- ترمذی، نسائی، حاکم و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: زن زیبایی از خوبروترین زنان به امامت رسول الله (نماز می خواند. بعضی از مردان پیش آمده در صف اول نماز می ایستادند تا آن زن را نبینند و برخی پشت سر می ماندند تا در صف آخر ایستاده هنگام رکوع از زیر بغل به او نگاه کنند. در این باره آیه: «وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَفْذِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (24)» نازل شد.

626- ک: ابن مردویه از داود بن صالح روایت میکند: از سهل بن حنیف انصاری (پرسیدم: آیا آیه «وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَفْذِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (24)» در باره جهاد در راه خداست، گفت: نه بلکه در مورد صفوف نماز نازل شده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

و مسلماً پروردگار تو قطعاً همه را (در قیامت) جمع و محشور میکند چرا که حکیم و دانا است. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْشُرُهُمْ»: پیشینیان و پسینیان و جمیع مردمان را گرد می آورد. (تفسیر نور) باید به عرض رسانیده شود که: برپایی قیامت، مکافات و مجازات همه از شئون ربوبیت الهی است، از جانب دیگر در قیامت قدیم و جدید با هم محشور میشوند. «يَحْشُرُهُمْ» و خداوند بر عملکرد همه و آثار و نیات هریکی از انسانها، آگاهی کامل و مطلق دارد. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و تنها خداوند متعال است که تمام عالم را در روز قیامت برای حساب گرد می آورد؛ پس او در تدبیر و تقدیر و تصویر خویش صاحب حکمت است، به احوال، اقوال، اعمال و به آغاز و انجام امور دانا و آگاه است.
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (26 الی 44) مبحث و موضوعاتی قصه ی آدم علیه السلام و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او نافرمانی ابلیس از این دستور و دشمنی اش با بنی آدم، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٦﴾

و به راستی ما انسان را از گل خشکیده ای، که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شد بود آفریدیم. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صلصال»: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز از آن بر می آید و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) میشود. «حَمَآءٍ»: گل سیاه دگرگون شده. «مسنون»: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک تر شود، به گل تبدیل می گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حَمَآءٍ مسنون» تبدیل میگردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل میگردد.
خواننده محترم!

بعد از اینکه خداوند متعال مرگ و نابودی و رستخیز و جزا را ذکر کرد توجه انسانها را به سوی این مطلب جلب نمود که همگی آنها از یک نفس واحد به وجود آمده اند، تا نشان دهد آن که قدرت زنده کردن را دارد، بر نابود کردن و اعاده ی آنها نیز قادر است. و دشمنی ابلیس را با آدم، به آنها گوشزد کرده است تا از آن بر حذر باشند طوری که میفرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ» و در حقیقت تنها الله سبحان و تعالی است که انسان را از گلی خشک که چون بر آن کوبیده شود از آن آوازی برمی خیزد آفرید، از گلی سیاه که بر اثر طول ماندن رنگ و بوییش دگرگون شده است، پس کسی که اصل و خمیر هاش از گل بد بو است، بر پروردگار عالمیان تکبر نمی ورزد.

این آیه مبارکه؛ یا اشاره به خلقت اولین انسان یعنی حضرت آدم علیه السلام است، «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (ص، 76). و یا مراد سیر خلقت همه انسان‌هاست که مواد زمین از طریق غذا و نطفه به صورت انسان درمی‌آید، همان گونه که در سوره کهف آیه 37 می‌خوانیم که انسان در آغاز خاک، سپس نطفه و سپس به صورت انسان در می‌آید. «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» (کهف، 37) (آیا به آن (خدایی) که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را مردی کامل و تمام اندام قرار داد، کافر شده‌ای؟!)

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾

و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم. (۲۷)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سموم»: باد داغ و سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد مثل سم در عمق جان انسان اثر و نفوذ می‌گذارد. این تعبیر اشاره‌ای است بر برویت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن. «تفسیر انوار القرآن»
«الْجَانَّ»: جن. جان و جن به یک معنی است (نگاه: ابراء/88، رحمن/39 و 56). موجودات عاقلی هستند که با حواس ما درک نمی‌شوند و مؤمن و کافر و مطیع و سرکش دارند و دارای تکلیف و مسؤولیتند.

«السَّمُومُ»: شعله و زبانه آتش بدون دود. بسیار گرم و سوزان. «نَارِ السَّمُومِ»: اضافه عام به خاص، و یا موصوف به صفت است.

در فرهنگ قرآن، جن موجودی مکلف است که مورد خطاب خداوند قرار گرفته است، «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» و قرآن را می‌فهمد. در اولین آیه از سوره جن می‌خوانیم: «اسْمَعْنَا نَقْرًا مِنَ الْجِنِّ» گروهی از جن قرآن را گوش کردند.

جن همانند انسان دارای شهوت است. چنانکه درباره زنان بهشتی می‌خوانیم که آنها باکره هستند، نه انسانی با آنها آمیزش کرده و نه جنی. «لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ»

(الرحمن، 74) و طبق این آیه آفرینش آن از آتش و قبل از انسان بوده است. چنانکه ابلیس از جن است، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» و همانند دیگر کافران از جن به دوزخ می‌رود. «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (هود: 119)

و الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷) خداوند متعال قبل از آدم پدر جنیان (ابلیس) را از شعله آتش سوزان بی دود خلق کرد، از این جهت شیطان همانند طبع آتش موجودی عجول، مودی، سبک مغز و نسنجیده‌کار است در حالی که آدم مانند طبیعت خاک، نرم، متواضع، ملایم و اهل کرم می‌باشد.

مفسران می‌فرمایند: در اینجا منظور ابلیس است؛ زیرا نسل جن از او به وجود آمده است. بنابراین همان طور که اصل انسان آدم است ابلیس هم اصل و بنیان جن است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ ﴿٢٨﴾

بخاطر بیاور چون پروردگارت به فرشته‌ها گفت: که من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبوئی گرفته شده بود خلق می‌کنم. (۲۸)

به یاد بیاور ای محمد! وقتی که خداوند متعال به ملائک گفت: من آفریننده انسانی هستم از گل خشک و سیاه و تغییر. و این اعلام جایگاه و منزلت آدم از سوی وی به فرشتگان است تا ایشان را به سجده در برابرش آماده گردانند.

در ضمن قابل یادآوری است که: خلقت فرشتگان، قبل از انسان بوده است.

(زیرا خداوند قبل از آفرینش انسان مسئله را با فرشتگان در میان گذاشت).

این کثیر می‌فرماید: این آیه مبارکه اشاره دارد که نام آدم را قبل از خلقتش به فرشتگان گفته است و نیز به مقام و موقعیت رفیع آدم و احترام او اشاره میکند، و امتناع ابلیس از سجده بردن برای آدم، منشأ حسادت دارد. (مختصر ۳۱۱/۲).

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾

پس چون (او را آفریدم و) به او سامان دادم، و از روح خود در آن دمیدم، (همگی) برای او سجده کنید». (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَوَّيْتُهُ»: او را آراسته کمال و پذیرای روان کردم. او را به شکل انسان درآوردم و صورت خلقت بشری بخشیدم.

«رُوحِي»: روح متعلق به خود. روح آفریده‌ای از آفریده‌های خدا است و اضافه آن به خدا برای تعظیم و تشریف است، همان‌گونه که گفته میشود: «بَيْتُ اللَّهِ. نَاقَةُ اللَّهِ. شَهْرُ اللَّهِ». «فَعُوا»: بر زمین بیفتید. فعل امر (وَقَعَ) است.

خواننده محترم!

باید گفت که: خلقت انسان، کامل و متعادل است طوری که در آیه مبارکه آمده است: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ» و چون حق تعالی صورت آدم علیه السلام را سرشت و آفرینشش را به استحکام و زیبایی آراست، یعنی بعد از اینکه شکل و صورتش را تکمیل نمود و آنرا به صورت انسانی کامل و دارای اعضاء معتدل و متناسب درآورد. «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹)» و در آن از روح خود دمیدم و به صورت انسانی زنده درآمد، پس پیش او به سجده درآفتید، یعنی برایش سر سجده بر زمین بنهید، سجده‌ی سلام و احترام نه سجده‌ی پرستش. سجده فرشتگان، بخاطر دمیده شدن روح خدا بود.

قابل تذکر است که: انسان، موجودی است دو بُعدی و در هر دو بُعد کامل است. در بُعد مادی، «سَوَّيْتُهُ» در بُعد معنوی، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

مفسران گفته‌اند هدف از دمیده شدن روح خداوند در انسان، جان داشتن و نفس کشیدن نیست، زیرا که حیوانات نیز نفس میکشند، بلکه مراد اعطای صفاتی چون خَلْقِيَّت، اراده و علم، از سوی الله متعال به انسان است و نسبت دادن روح به خداوند، برای شرافت روح است، نظیر بیت‌الله و شهرالله. مانند «بیت الله، ناقة الله و شهر الله»، از قبیل اضافه‌ی ملک به مالک و صنعت به صانع است.

امام قرطبی در مورد میفرماید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند متعال بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته الله متعال روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافه روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم علیه السلام نیز هست. باید دانست که خدای متعال هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرامی داشت خویش قرار میدهد: و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمیتواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾

پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند. (۳۰)

تمام فرشتگان بدون استثناء در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ‌گونه تأخیر و درنگی. به اکرام آدم سجده کردند و کسی از ایشان تخلف نکرد، به همین دلیل نزد حق تعالی به قرب بیشتر دست یافتند، چراکه از فرمانش اطاعت کردند. کار فرشتگان اطاعت مطلق و بدون چون و چرا و مقابله و تأخیر است.

إِلَّا ابْلِيسَ ابْنِ آدَمَ ابْلِيسَ ابْنِ آدَمَ ابْلِيسَ ابْنِ آدَمَ ﴿٣١﴾

جز ابلیس که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد. (۳۱)

کسانیکه حاضر نیستند در صفوف سجده‌کنان باشند، در واقعیت امر دارای روح ابلیسی هستند. در آیه مبارکه: «إِلَّا ابْلِيسَ ابْنِ آدَمَ ابْلِيسَ ابْنِ آدَمَ ابْلِيسَ ابْنِ آدَمَ» استثناء منقطع است؛ زیرا ابلیس مخلوقی دیگر است و از جنس ملائکه نمیباشد؛ زیرا ابلیس از آتش خلق شده و آنها از نور، و آنان از فرمان خدا سر بر نمی‌زنند در صورتی که ابلیس نافرمانی کرد و امتناع ورزید.

پس به طور یقین از زمره‌ی فرشتگان نیست اما در بین آنان قرار داشت. و از این رو بود

که خطاب متوجه او شد؛ یعنی ملائک سجده بردند اما ابلیس بعد از صدور امر الهی از سجده بردن امتناع ورزید. در نتیجه خداوند متعال او را مورد لعنت قرار داد و از رحمتش طرد نمود.

چگونه بودن سجده بردن بغیر الله:

آیا سجده بردن برای غیر درست است؟ در جواب باید گفت: سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، سجده‌ی سلام و احترام و تعظیم بود؛ نه سجده‌ی نماز و عبادت. مفسر امام زمخشری میفرماید: سجده اگر برای الله متعال باشد، سجده‌ی عبادت و بندگی است و اگر برای غیر الله باشد، مانند سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، و سجده بردن حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندانش برای حضرت یوسف، سجده‌ی احترام و اکرام است. (تفسیر کشاف ج 1 ص 95).

آیا ابلیس از جمله فرشته بود؟

مفسران در این رابطه دو نظر مختلف ارائه کرده اند. بعضی از آنها به «استثناء» استدلال کرده و میگویند: فرشته بود؛ زیرا گفته است: «سجده بردند جز ابلیس»، و عده‌ی دیگری از مفسران گفته اند: استثناء منقطع است و ابلیس از جن است و از گروه فرشتگان نیست. حسن و قتاده نیز همین نظر را دارند و زمخشری هم آن را پذیرفته است. حسن بصری نیز فرموده است که: به خدا قسم ابلیس حتی یک لحظه هم فرشته نبوده است. تفصیل به کتاب «النبوة و الأنبياء» تألیف شیخ مرحوم صابونی (صفحه‌ی ۱۲۸).

ما با استناد به دلایل زیر قول دوم را پذیرفته ایم:

1- فرشتگان از گناه منزّه و پاکند: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ 6» (آیه: 6 تحریم) (و خدا را در آنچه فرمانشان دهد، نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند انجام دهند). درحالیکه ابلیس از اطاعت امر خدا سرباز زد.

2- فرشتگان از نور آفریده شده اند در صورتی که ابلیس از آتش خلق شده است. بنابر این سرشت و طبیعت آنها متفاوت و مختلف است.

3- فرشتگان نسل و ذرّیت ندارند درحالیکه ابلیس نسل و ذرّیت دارد. طوریکه میفرماید: «أَفْتَنَّا دُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» (آیه 50/سوره کهف) آیا شیطان و ذرّیت او را به دوستی می گیرد؟!

4- مطابق نص صریح و روشنی که در (آیه 50 سوره‌ی کهف) آمده است، شیطان از جن است. خدا میفرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (سوره کهف) (و یادآور شو چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس آنها همگی سجده کردند، مگر ابلیس که از جن بود و از امر پروردگارش سرکشی کرد. آیا او و نسلش را به غیر از من دوستان خود میگیرید، حال آنکه آنها برای شما دشمن هستند؟ شیطان چه بد عوض برای ظالمان است!) همین آیه برای حجت و برهان کافی است.

(«النبوة و الأنبياء» تألیف شیخ مرحوم صابونی)مراجعه شود.

انواع سجده:

سجده سه نوع است:

الف: سجده‌ی عبادت که مخصوص الله متعال است مثل سجده‌ی نماز.
ب: سجده‌ی اطاعت، مثل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان خداوند بود.
ج: سجده‌ی تحیت، تکریم و تشکر از خداوند، مثل سجده‌ی یعقوب بر عاقبت یوسف.
سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرد ابلیس، قابل تأمل و مایه‌ی عبرت است. انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است.
آنچه اشخاصیکه به جای الله پیرو شیطان می شوند، ظالمین اند. در ضمن قابل یادآوری است که: رها کردن خدا و پیروی از شیطان، انتخاب بدترین جایگزین است.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾

الله فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که همراه سجده‌کنندگان نیستی؟! (۳۲)
 خداوند متعال فرمود: ای ابلیس! چه چیزی مانع سجده بردنت شده است؟ تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال میکنی؟
 استفهام سرزنش و توبیخ است.

حق تعالی ابلیس را به علت سجده نکردنش برای آدم همراه با فرشتگان، سخت محکوم کرد و مورد ملامت قرار داد، از آنرو که کبر او را به سرپیچی از فرمان پروردگار واداشت، پس معصیت ابلیس از شبهات است در حالیکه معصیت آدم در خوردن از درخت ممنوعه، از شهوات میباشد که این معصیت سبکتر است.

نباید فراموش نمایم که: اگر یکبار روحیه تکبر در شخصی پیدا و نفوذ کرد، به یاد داشته باشید که: محیط و عوامل دیگر، در هدایت او کارساز نیست. (ابلیس در لابلای فرشتگان و در محیط ملکوتی بود لیکن بخاطر لجابت و تکبر اینگونه شد).

قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾

ابلیس گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ آفریدی، سجده کنم!! (۳۳)

«لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ»: شایان مقام من نیست که سجده برم. (تفسیر نور) در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: برتری نژادی، يك فکر ابلیسی است. که به تأسف در برخی انسانها نفوذ پیدا میکند. و باید گفت که: بدتر از سجده نکردن، غرور و تکبر در برابر فرمان الله متعال است. در ضمن قابل یادآوری است که: بدتر از گناه کردن، توجیه گناه است. «خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ» (شیطان، گناه خود را توجیه کرد).

اگر انسان یکبار به غرور و تکبر آغشته شود، دیگر نور و روح الهی را در انسان نمی بیند. شیطان جسم خاکی بشر را دید و حاضر به سجده نشد، در حالیکه دستور خداوند به سجده، به خاطر روح الهی او بود.

در آیه مبارکه میخوانیم: ابلیس از خاستگاه عناد و حسد نسبت به آدم گفت: هرگز برای آفریده‌ای که وی را از گل خشک سیاه بدبو مصور ساخته‌ای، سجده نمیکنم حال آنکه من خود از آتش آفریده شده‌ام و آتش از گل شریف‌تر است. پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است. البته این قیاس، قیاس مفسدان و شبهه انگیزان است. «قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ (۳۳)» ابلیس گفت: سزاوار نیست که امثال من برای آدم سجده ببرند؛ چرا که او از گل خشک متغیر ساخته شده است؛ یعنی او از گل و من از آتشم، پس چگونه بزرگ برای حقیر، و فاضل برای بی‌فضل سجده میبرد؟ دشمن خدا خود را بالاتر از آن دانست که برای آدم سجده برد و تکبر و حسادتش او را وادار کرد که از امتثال فرمان خدا امتناع ورزد.

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾

(خداوند) فرمود: از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده درگاه مائی. (۳۴)

به یاد داشته باشید که: تکبر، بزرگی بیار نمی آورد، بلکه بالعکس تکبر سبب تحقیر میشود. «فَأَخْرِجْ»: سبب نابودی و محو عبادات قبل میشود. «فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» پس خداوند متعال به اخراج ابلیس لعین از بهشت یا از آسمان در مقام بزرگی که در آن قرار داشت، فرمان داد، بیرون شو، بی‌گمان تو از رحمت من رانده شده‌ای. یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی حال آنکه ناکام و بدنام، طرد شده و نفرین شده بود از آنرو که او کبر ورزیده بود. حق تعالی او را «رجیم: سنگباران شده» نامید زیرا کسی که طرد شود، با سنگ زده میشود. بنابراین مستکبران و حسد ورزان از هر خیری محروم اند.

وَأَنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٣٥﴾

و یقیناً تا روز جزا بر تو لعنت (دوری از رحمت الله) است. (۳۵)
 دیده شد که؛ يك لحظه نافرمانی و تكبر، سبب خروج ابدی شد «عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»
 واقعاً هم متكبر همواره مورد لعنت الهی است. «عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» و تا روز قیامت
 نفرین من بر تو باد! خداوند متعال تا روز معاد لعنت و طرد و دور سازی از رحمتش را
 گریبانگیر ابلیس ساخت، زیرا او خالق را عصیان نموده و با مخلوق حسد ورزید و او
 نخستین کسی بود که با موجودیت نص، به قیاس پرداخت.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾

ابلیس گفت: ای پروردگار! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار). (۳۶)
 «فَأَنْظِرْنِي»: انظار: مهلت دادن. «فانظرني»: مرا مهلت ده. سنت خداوند متعال بر مهلت
 دادن به گنهکاران است. ابلیس از پروردگارش درخواست کرد که: وی را تا روز قیامت
 مهلت دهد، تا زنده باقی مانده و به گمراه سازی و فتنه‌گری بندگان بپردازد درخواست ابلیس
 این بود که: اجلم را به روز رستاخیز به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته
 شوند» آدم و نسل وی.

گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد
 پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو
 اعاده می شود و در آن برای مکلفان مرگی نیست.
 به قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به
 تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

مفسران می نویسند: وقتی شیطان فهمید تا روز قیامت مورد لعن است، از خداوند خواست
 تا آن روز به او مهلت داده شود، ولی نگفت که برای چه مهلت میخواهد. از آنجا که سنت
 خداوند بر مهلت دادن است، لذا به او مهلت داده شد، اما نه تا روز قیامت که او درخواست
 کرد، بلکه تا روزی که زمان آن نزد الله متعال مشخص است و به گفته برخی از مفسران
 تا روزی که بشر باشد و تکلیف باشد.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می‌کنیم که ابلیس می
 گوید: (پروردگار!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیت الله متعال معترف است.
 پس از این تعبیر چنین بر می‌آید که هرکس به وجود و ربوبیت الله متعال معترف بود،
 لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود (از
 جمله اطاعت بی‌چون و چرا از حق تعالی) همراه باشد. «تفسیر انوار القرآن»

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾

الله فرمود: همانا تو از جمله مهلت داده شده گانی. (۳۷)
 «الْمُنْظَرِينَ»: یعنی مهلت داده‌شدگان.

دعا و درخواست گنهکاران نیز اگر مصلحت باشد، مستجاب می شود. شیطان گفت:
 «فَأَنْظِرْنِي» جواب آمد: «فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» پس خدای متعال به وی خبر داد که: هلاکتش
 راتوقتی که خلق در آن بعد از دمیدن اول در صور می‌میرند، به تأخیر اندخته است. بنابر این،
 خداوند متعال برای او تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه بر اساس سنت خود در
 خلائقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾

(اما نه تا روز رستاخیز بلکه) تا روز و وقت معینی. (۳۸)
 «الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»: هدف از آن روز رستاخیز است (ملاحظه شود سوره های: حجر آیات
 35 و 36، واقعه آیه: 50). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»
 شیخ قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: قصدش از درخواست مهلت و فرصت این بود که
 مرگی نداشته باشد و نمیرد؛ زیرا بعد از بعث دیگر مرگی نیست.
 خدا جواب داد که تا روز و وقت معلوم یعنی روز مرگ خلائق، مهلت دارد آنگاه خواهد

مرد و سپس زنده میشود. (تفسیر قرطبی ۲۷/۱۰).

به تأخیر انداختن هلاکت ابلیس تا میعاد معین، استدراج و مهلتی برای وی، ابتلایی برای جن و انس و آزمونی برای جهانیان بود تا مؤمن از کافر در عینیت نمایان و متمایز گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾

(باز) ابلیس گفت: ای پروردگارم! به سبب اینکه مرا گمراه ساختی، قطعاً من (گناه و بدیها) در زمین در نظر شان زینت می دهم، و همگی آنان را گمراه می نمایم. (۳۹)

الله متعال کسی را گمراه نمیکند، لیکن اگر کسی با اراده خود راه انحراف را انتخاب نماید، الله او را به حال خود رها میسازد و این رهاکردن بزرگترین سزا و قهر الهی است. ابلیس نیز چون با اراده خود تکبر و لجابت کرد، خداوند او را به حال خود رها کرد و مراد از جمله «أَغْوَيْتَنِي» نیز همین معناست؛ یعنی اکنون که بخاطر لجابتم مرا از مدار لطف خود خارج کردی و به حال خودم گذاشتی من چنین و چنان خواهم کرد.

ابلیس گفت: پروردگار! به خاطر آنکه مرا گمراه ساخته‌ای، پس من هم گناهان را برای فرزندان آدم در زندگی دنیای شان خواهم آراست و ایشان را «وَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)» و آنها را عموماً از راه حق گمراه میکنم. و با اغوا از راه هدایت بی راه خواهم ساخت. در فهم کلمه «أَغْوَيْتَنِي» در آیه مبارکه در یا فتیم که چگونه ابلیس و ابلیس صفتان عیب خود را به الله متعال نسبت می دهند.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

به جز بندگان خالص تو از جمله آنان را (که بر آنها مسلط نمیتوان شد). (۴۰) یعنی: من بندگان از میان آنها را که در ایمان خویش راستین و در طاعت اهل اخلاصمند گمراه ساخته نخواهم توانست، زیرا این گروه به عنایت و رعایت الله متعال از گمراه سازی ام محفوظ اند؛ بناءً من قدرت گمراه کردن آنان را ندارم.

بدین ترتیب دیده میشود که: پاکان و مخلصان از چال، فریب و اغوای شیطان درامانند. «الْمُخْلَصِينَ» قابل تذکر است که تنها اخلاص داشتن کافی نیست، بلکه عنایت خداوند نیز لازم است. زیرا «مخلص» به معنای برگزیده الهی است.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾

الله (در جواب) فرمود: این (دین اسلام) راهی است راست که بر من میرسد. (۴۱) الله متعال فرمود: این راهی است و میانه و روشن راه هدایت و ایمان است که به من و بهشت منتهی می شود و این همانا راه انبیا و مرسلین است و تخلف از آن صورت پذیر نیست.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾

بدون شك تو بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی میکنند. (۴۲) تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٌ»: تسلط و قدرت. مراد واداشتن به گناهان با اجبار و اکراه است. چرا که تنها کاری که از دست ابلیس ساخته است و سوسه کردن است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیات: 200 و 201، ابراهیم/ آیه 22، نحل / آیات 99 و 100، صافات آیه 30). «الْغَاوِينَ»: غاو: کسی که در هلاکت افتاده است. «الْغَاوِينَ»: هلاک شونده ها ناباوران و بی دینان. (تفسیر نور: ترجمه معانی قرآن).

باید گفت که: شیطان بر آنان که بنده الله متعال و تسلیم او هستند، سلطه‌ای ندارد «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» در حقیقت، تو قدرت و تسلطی بر بندگان مؤمن نداری، که آنان را از راه من گمراه سازی. هدف اینست که: بر بندگان شایسته با اخلاص تسلطی نیست، «إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲)»

استثناء منقطع است؛ چون غلوین جزو بندگان برگزیده نیستند؛ یعنی تو بر کافرانی که گمراه و کجروند تسلط داری؛ زیرا شیطان فقط بر اشخاصی تسلط دارد که از فرمان الله متعال به دور رفته و تک و تنها مانده باشند. انسان به اختیار خود، راه ابلیس را در پیش میگیرد، این عده اشخاصی که راه ابلیس در پیش میگیرد و زمام خود را به دست ابلیس میدهند، کسانی اند که ابلیس آنان را به وادی های گمراهی و ضلالت و سرانجام به دوزخ رهسپاری کند.

بنابر این سلطه بر کسانی است که پروردگار رحمان را عصیان کرده و بتان را به پرستش گرفته اند پس شیطان دوست آن هاست، گمراهشان ساخته و آنها را از خطر راست می لغزاند.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾

و البته وعدهگاه جمیع آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بود. (۴۳) و بیگمان وعدهگاه ابلیس و پیروانش همانا آتش سوزان و فروزان جهنم، است، پس همه رهروان راه شیطان تا روز قیامت به دوزخ افتاده در آن گرد می آیند و در آن عذاب ماندگار و همیشه، دست و پا می زنند.

شیطان چه کسانی را اغوا و گمراه کرده نمی تواند؟

سلطه و قدرتی که شیطان در دست دارد این است که آنان را به گمراهی و بی راهه رفتن آماده میکند، طوریکه که آنان را به شرک و کفر تحریک مینماید.

ولی طوریکه در آیات متذکره خواندیم: آن دسته از انسانها از گمراهی پوسیده شیطان مستثنی شده اند که جزو بندگان مخلص خداوند باشند، چنانکه فرمود: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» «مگر بندگان خالص تو از میان آنان را» یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبهها و الایش ها پاکشان ساخته ای. در قرآنی دیگر: (المخلصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین میشود: مگر بندگانی که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد، خالص ساخته اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که میدانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست پس دعا میکنیم: «اللهم اجعلنا من المخلصین: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده».

و در آیه ای دیگر صفت اینگونه انسانها را چنین بیان میدارد: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (نحل 99). یعنی: شیطان هیچگونه تسلطی ندارد، بر آن کسانی که: ایمان دارند (به قرآن و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و در یک کلام به دین اسلام ایمان دارند) و بر پروردگار یگانه توکل مینمایند (وتنها او را راه گشای خود در زندگی میدانند) و امور خویش را در هر سخن و عملی به او تفویض میکنند زیرا ایمان به خداوند و توکل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می دارد و اگر هم او در یکی از آنان و وسوسه ای القاء نماید، وسوسه اش تأثیری ندارد. پس خداوند شر شیطان را از کسانی که ایمان دارند و بر او توکل میکنند، دور می نماید، و شیطان راهی برای تسلط بر آنان ندارد. اما کسانی که گمراه میشوند و شیطان بر آنها تسلط می یابد، کسانی هستند که اهل اخلاص نیستند، و از شیطان پیروی کرده اند، چنانکه میفرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْعَاوِينَ» «درحقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان با اخلاص خداوند هستند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این گمراهانند که از تو پیروی میکنند تا بدانجا که زمام خود را به دستت میدهند تا آنها را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی.

پس شیطان بر بندگانی سلطه دارد که به کفر او راضی هستند و با طیب خاطر از وی پیروی میکنند. در آیه دیگر میفرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل 100). یعنی: تنها تسلط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی میگیرند (یعنی: از او در وسوسه هایش اطاعت کرده و خداوند را نافرمانی میکنند) و به واسطه او شرک می ورزند.

و شیطان روز قیامت خطاب به پیروان خود که آنان را گمراه کرده و به نابودی کشانده است، میگوید: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنفُسَكُمْ» (ابراهیم 22). یعنی: و من بر شما تسلطی نداشتم (و کاری نکردم) جز این که شما را دعوت (به گناه و گمراهی) نمودم و شما هم (گول و سوسه مرا خوردید و) دعوت مرا پذیرفتید، بنابراین این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید.

و این آیه نشانگر آنست که خداوند متعال قدرت و توانی را به شیطان نداده است که با اجبار و اکراه مردم را کفر و گمراهی بکشاند، زیرا کسانیکه مخلص باشند (یعنی عبادتهای خویش را خالصانه برای الله متعال قرار دهند و تنها برای رضای او زندگی کنند) و کسانیکه از شیطان پیروی نکنند (یعنی از محرّمات و زشتیهایی که شریعت آنها را نهی کرده ولی شیطان انسان را به سوی آنها دعوت میکند، پرهیز و دوری میکنند) چنین کسانی جز سوسه ای از جانب شیطان مورد تهاجم واقع نمیشوند، یعنی تنها کاری که از دست شیطان ساخته است، و سوسه و زینت دادن گناهان است، ولی انسانهای مخلص و صالح به این و سوسه ها پاسخ رد میدهند و شیطان را مایوس میگردانند از اینکه ایمانشان را به کفر مبدل گردانند و جزو گمراهان شوند، پس مراد از "گمراهان" یعنی کسانی که ایمانشان را به کفر و شرک مبدل گردانند، ولی انسانهای مخلص؛ ایمان خود را نگهمیدارند، زیرا آنها از شیطان و سوسه های او پیروی نمیکنند، از اینرو خداوند نیز آنها را حمایت میکند و بر ایمان می میرند.

پس بطور خلاصه: شیاطین بر انسانهای مؤمن و مخلص و صالح تسلطی ندارند که بخواهند آنها را به کفر و گمراهی بکشانند، زیرا خداوند آنها را به سبب بندگی کردن و عبادت خالصانه پروردگار و اطاعتشان از دستورات او، یاری نموده و از شر شیطان در امان نگاه داشته است. و انسان مؤمن آنکسی است که به اسلام و قرآن و رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم و روز رستاخیز ایمان آورده، و انسان مخلص کسی است که تنها رضای الله تعالی را مد نظر دارد و بخاطر او زندگی میکند و بخاطر او میخوابد و بخاطر او می میرد، و از ریاء بدور هستند:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام 162)؛ بگو: «نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. یعنی: خاص و خالص برای اوست. یگانه راه حاصل نمودن اخلاص؛ اصلاح نیت است، و هرگاه نیت خود را درست نماییم و همیشه در نیت ما رضای خدای عزوجل نهفته باشد، و مخلوقات را در هنگام برنامه ریزی امور اخروی از نظر دور داریم اخلاص حاصل میگردد. اخلاص انجام دادن هر عبادت 100% بخاطر رضای الله جل جلاله میباشد.

کسانیکه تمامی امورشان را بخاطر رضای الله جل جلاله انجام میدهند در حقیقت بنده گان مخلص الله جل جلاله میباشند. و انسان صالح کسی است که از او امر الله و رسولش اطاعت کرده و از گناهان دوری میکند. چنین انسانی با این صفات است که شیطان بر او تسلطی ندارد تا بخواهد او را به دایره کفر و شرک و ضلالت سوق دهد، بجز اینکه وی را سوسه کرده و گناهان را برایش می آورد تا وی را به آنها داخل گرداند، ولی او سوسه شیطان را با یاد الله رد میکند و اگر در دام گناه هم بیافتد، زود توبه میکند و دیگر سراغ آن نمی رود، تا اینکه سرانجام با ایمان و عمل صالح از دنیا می رود.

لَهَا سَبْعَةٌ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

برای آن هفت در است، برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند. (۴۴) باید گفت که: دوزخ مانند جنت دارای؛ طبقات و مراتبی میباشد که هرکس مطابق جرمش سزا می بیند. طوریکه میفرماید: «لَهَا سَبْعَةٌ أَبْوَابٍ» دوزخ دارای هفت دروازه است که از هر دری بخشی معین از پیروان شیطان بر وفق اعمال خود وارد آن می شوند علت این که دوزخ هفت دروازه دارد، نشانه زیاد بودن اهل دوزخ می باشند.

طوریکه یاد آور شدیم: هفت دروازه دوزخ، شاید اشاره به تعداد زیاد آن باشد. یعنی عوامل بسیاری سبب جهنمی شدن انسان میشود. طوریکه در (آیه: 27 سوره لقمان) آمده است: اگر درختان قلم و هفت دریا مرکب شوند، «وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ» نمیتوانند کلمات خدا را بنویسند. کنایه از اینکه مخلوقات الهی به قدری زیادند که قابل شماره و حساب نیستند.

«لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (۴۴): هر گروه از پیروان شیطان دروازه‌ی مخصوص به خود دارد! این کثیر فرموده است: هر کس مطابق عملش از دروازه‌ای وارد میشود و در چاه عذاب به‌میزان عملش میماند. (مختصر ۳۱۲/۲). در حدیثی که در امام بخاری و ترمذی از ابن عمر روایت گردیده است آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده‌اند». همچنین از علی(رض) روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می‌شود آنگاه در دوم، سپس در سوم تا آنکه همه درهای آن پر می‌شود». ابن جریج میگوید: «درهای دوزخ هر کدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظی، در سوم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن عباس(رض) نیز مانند آن روایت شده است.

خوانندگان محترم!

پس از شرح حال سیاه بختان، اینک در آیات متبرکه (45 الی 50) در مورد مکافات و حال تقوا کننده‌گان، نیک بختان و جنتیان بحث بعمل می‌آید و در مورد اینکه شیطان نمی‌تواند بر آنان استیلا یابد و آنان را فریب دهد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾

به یقین، پرهیزگاران در بهشت‌ها و چشمه سارها هستند. (۴۵)
خواننده محترم!

بعد از اینکه خداوند متعال حال و احوال شقاوتمندان تیره بخت و اهل دوزخ را بیان کرد به تعقیب آن به حال و احوال نیکبختان اهل جنت پرداخته و میفرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (45)»

بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه ساراند و به ایشان قبل از آن‌که به آن وارد میشوند. واقعیت امر هم همین است که: دوری از گناه در این چند روزی دنیا، کامیابی ابدی را به همراه دارد.

همچنان باید گفت که: نعمت‌های بهشتی، متنوع و متعدد است. در جنت: چشمه سارهای جوشان و خروشان از آب گوارا و شراب و غسل جاری است. که جنتیان و در کمال آرامش و آسایش در آن به سر می‌برند.

شان نزول آیه 45:

623- ثعلبی از سلمان فارسی (روایت کرده است: هنگامی که سلمان فارسی کلام عزیز «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (43) (حجر: 43) «و جهنم وعده‌گاه همگی آنان است» را شنید سه روز از ترس گریخت در حالی که از حال و روز خود هیچ آگاهی نداشت، سپس او را به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (بردند و از ایشان جویاشرح قضیه شدند. سلمان در جواب فرمود: ای فرستاده الله، قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، نزول آیه 43 / سوره حجر قلب، مرا پاره پاره کرد. آنگاه خدای عزوجل «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (45)» را فرستاد. (مؤلف به ثعلی نسبت داده و محقق در جای دیگر ندیده و نه هم این را پیشوایان تفسیر با سند و یا بدون سند ذکر کرده اند. باز هم تمام این سوره مکی و سلمان در مدینه منوره اسلام را پذیرفته است. این را تنها ثعلبی که احادیث موضوعی را روایت می‌کند ذکر کرده.)

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ﴿٤٦﴾

(فرشتگان الهی به آنها میگویند) داخل این باغ‌ها شوید باسلامت و امنیت. (۴۶)
 نعمت‌های بهشت جامعیت دارد. هم مادی است مثل باغ و چشمه، هم روحی است مثل امنیت و صفا، هم اجتماعی است مثل اخوت و برادری و از همه بالاتر همراه با رضای الهی و تبریک و تهنیت است. طوریکه میفرماید: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (46)» به آنها گفته میشود: با اطمینان خاطر و به دور از زهر آفت و گزند و هر آنچه اسباب خوف و هراس، و درامان از مرگ و زوال این نعمت‌ها به بهشت درآید.

یا معنی این است: درآید همراه با سلامتی بر شما از جانب خداوند متعال و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آنگاه که بهشتیان وارد باغ‌های بهشت میشوند، چون از باغی به باغ دیگری میروند، به آنان گفته میشود: در آن به سلامتی و امن و امام داخل شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾

و آنچه از دشمنی و کینه که در سینه‌هایشان بوده بیرون می‌کشیم (و روح شانرا پاک می‌کنیم) در حالی که همه برادرند و بر سریرها روبروی یکدیگر قرار دارند. (۴۷)
 قبل از همه باید گفت که: کینه‌توزی و دشمنی با برادری و اخوت در اصل سازگار نیست. اول باید کینه‌ها برطرف شود بعد برادری محقق میشود.

طوریکه میفرماید: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» ریشه‌ی کینه و دشمنی و حسادت را از نهاد بهشتیان برکنیم. و در آن سرای سلامتی و شادکامی، آنچه از حسد و کینه و شائبه و غش و ناخالصی و دشمنی در دل‌های ابرار است بر می‌کنیم و بیرون می‌آوریم، یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بردیگری کینه‌ای داشته است، خداوند متعال آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و قلوب‌شان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند، «إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (47)»

یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی میشوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته‌اند. پس برادرانه و مشفقانه بر تخت‌های بلند رو به روی یکدیگر نشسته‌اند، در چهره‌های‌شان دوستی و الفت نسبت به همدیگر موج می‌زند، این درخشش جلوه‌های مهر و محبت به منظور افزودن بر نعمت‌ها و کامل سخن تکریم آن‌هاست.

سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل خوشی و سرور آماده ساخته میشود.
 مجاهد گفته است: از بس که با هم محبت و انس دارند پشت سر یکدیگر را نگاه نمی‌کنند.
 ابن عباس (رض) گفته است: بر تخت‌هایی از طلا که به مروارید و یاقوت و زبرجد تزیین یافته‌اند، قرار دارند. (زاد المسیر ۴/۴۰۴).
 شأن نزول آیه 47:

628- ابن ابوحاتم از علی بن حسین (روایت کرده است: آیه «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (47)» در شان ابوبکر صدیق و عمر فاروق (رض) نازل شده است. از آن بزرگوار سؤال شد: مقصود کدام کینه است، کینه جاهلیت، چون در دوران جاهلیت میان بنی تیم، بنی عدی و بنی هاشم کینه و عداوت بود. هنگامی که این گروه ایمان آوردند باهم دوستان صمیمی شدند، وقتی ابوبکر (به مرض سینه‌پهلوی گرفتار شد علی (دست خویش را گرم میکرد و پهلوی او را مالش می‌داد. در باره آنان این آیه نازل شد.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾

در آنجا خستگی ورنجی به آنان نمیرسد و هیچگاه از آنجا اخراج نمیشوند. (۴۸)
 نعمت‌های بهشتی، بی‌نقص است. باغ با چشمه، سلامتی با امنیت، برادری با صمیمیت، راحتی با دوام است. «لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ» در بهشت رنج خستگی و ماندگی به آنها دست نمیدهد. «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (48)» و از آن اخراج یا طرد نمیشوند. و در جاودانگی همیشه و نعمت‌های مستمر و پیوسته، در بهشت ماندگار اند. این بزرگترین دلیل کمال نعمت برایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟

یعنی اینکه نعمت‌های شان همیشگی و بقایشان دائمی است؛ زیرا منزلگاه صفا و سرور است. خواننده محترم!

در آیات متبرکه که در فوق مطالعه نمودیم دریافتیم که پروردگار با عظمت ما؛ هشت پاداش بهشتی را برای اهل تقوا بیان شده است: باغ‌ها، چشمه‌ها، سلامتی، امنیت، کدورت زدایی، اخوت، تخت‌های روبرو، دوری از هرگونه رنج و جاودانگی.

نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾

به بندگانم خبر ده که یقیناً من [نسبت به مؤمنان] غفور و رحیمم. (۴۹)
 «نبی‌ء»: «نبا» به خبر مهم گفته میشود. طوری که در آیه مبارکه می‌خوانیم: ای پیامبر! به بنده‌گانم مؤمنم خبرده که الله متعال بر توبه‌کاران از اهل گناه بسیار آمرزگار و برباز آمدگان بسیار مهربان است، گناهان بزرگ را بر کسانیکه باتوبه صادقانه، یک رنگی و عجز پیش آورده‌اند می‌آمرزد. یعنی میدان بخشودگی و مهر من برای توبه‌کاران و پیشیمان شدگان از کفر، وسیع و گسترده است.

شان نزول آیه 49 - 50:

629- ک: طبرانی از عبدالله بن زبیر (روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (بر جماعتی از اصحاب که می‌خندیدند گذشت و به آنها فرمود: آیا می‌خندید در حالیکه کیفیت بهشت و دوزخ به شما یاد آوری گردیده است؟ پس این دو آیه «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (50)» نازل شد.
 جداً ضعیف است، طبرانی چنانچه در «مجمع» 1107 از عبدالله بن زبیر آمده روایت کرده است. هیشمی درباره میگوید: «در این اسناد موسی بن عبیده ضعیف است» و مصعب بن ثابت همچنانچه گذشت ضعیف است. «فتح القدير» (1439).

630- ابن مردویه از وجه دیگر از یکی از اصحاب (روایت کرده است: رسول الله (از در بنو شیبیه پیش ما آمد و گفت: شما را خندان نبینم، سپس برگشت و رفت و دوباره آمد و گفت: من بیرون رفتم و کنار حجر الأسود ایستاده بودم که جبرئیل امین آمد و گفت: ای محمد، پروردگار چنین برایت پیغام فرستاد که چرا بندگان مرا نومید می‌کنی؟ «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (50)» اسناد این ضعیف است، طبری 21214 از عطاء از یکی دیگر روایت کرده، در این اسناد مصعب بن ثابت را احمد و یحیی ضعیف می‌شمارند و عاصم بن عبیدالله را نیز ضعیف می‌دانند. به «فتح القدير» (1437) مراجعه فرماید.

وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾

و (نیز بندگان مرا آگاه کن) یقیناً که عذاب من، عذاب دردناک است. (۵۰)
 «الْأَلِيمُ»: بسیار دردآور و دردناک. «ترجمه معانی قرآن» با در نظر داشت اینکه لطف و رحمت الهی بر غضبش مقدم است. با آنها به رحمت الهی نباید مغرور شویم، زیرا «الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» عذابش دردناک است.

در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» و به بندگانم خبر ده و به آنها بگو: که عذاب خداوند متعال سخت‌ترین عذاب‌ها و نیرومندترین سزاها است.

بناءً عذابش بر کسانی که توبه و انابت نیاورده‌اند بسیار دردناک، بس سهمگین و غیر قابل تحمل است، پس مغفرتش بر توبه‌کاران بس وسیع و گسترده و عقوبتش بر پای فشارندگان برگناه، بس شدید است بناءً باید خوف از الله متعال را با امید به عفو و کرمش باهم جمع کرد.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می‌نویسد: عبارت «وَ أَنَّ عَذَابِي» سرشار از لطف و کرم خداست؛ زیرا به صورت مقابله نگفته است: و اُنِي الْمَعْدَبُ الْمُؤَلَّمُ و تمام اینها بیانگر آن است غفران و مهر خدا از عذاب و خشم او بیشتر است. (البحر ۴۵۷/۵).

خوانندگان محترم!

بعد از بیان دلایل توحید، احوال قیامت و اوصاف بدان و خوبان، اینک در آیات متبرکه (51 الی 77) قصص پیامبران علیهم السلام از جمله؛ قصه‌ی مهمانان ابراهیم علیهم السلام و خبر نابودی قوم لوط علیهم السلام به ابراهیم علیهم السلام به بیان گرفته میشود، تا شنیدنش، عشق و علاقه‌ی به بندگی بندگان مخلص بیافریند و انسان را از عذاب برهاند و از گناه و نافرمانی آفریدگار که مایه‌ی بدبختی و سرافکندگی است، مصون بدارد.

وَنَبِّئُهُمْ عَنِ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾

و به آنها از مهمانان ابراهیم خبر ده (که هم برای رحمت آمده بودند و هم برای عذاب). (51) مفسران می نویسند: که دو آیه فوق، به عنوان مقدمه‌ای بر داستان‌هایی است که بعد از آن می آید که بخشی از این داستان‌ها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب و غضب است. یکی از نمونه‌های رحمت و غضب الهی، داستان میهمانان حضرت ابراهیم علیه السلام است که فرشتگان از یکسو بشارت فرزند به او دادند، و از سوی دیگر خبر هلاکت قوم لوط را. همچنان خداوند متعال يك بار به حضرت ابراهیم از کنیزش (هاجر) پسری به نام اسماعیل داد و این بشارت در مورد همسرش ساره است که خداوند به او اسحاق داد. در باره‌ی اسماعیل فرمود: «بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» «صافات، 101». و درباره‌ی اسحاق «بِغُلَامٍ عَلِيمٍ» فرموده است.

خواننده محترم!

از حوادث تلخ و شیرین تاریخی باید درس گرفت، که در این میان بهترین تاریخ زندگی انبیاء، پیامبران، رسول و بهترین تاریخ گویان نیز آن بزرگواران هستند. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَنَبِّئُهُمْ عَنِ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾» درباره‌ی داستان مهمانان ابراهیم به آنها بگو: ایشان فرشتگانی بودند که الله تعالی آنها را برای نابود کردن و هلاکت قوم لوط فرستاده بود. آنان ده نفر بودند که به صورت نوجوانان بس نیک روی در آمده و در میان آنان جبرئیل علیه السلام نیز بود.

کلمه «ضیف» برای مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث و مذکر به یک لفظ به‌کار میرود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبرده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان در مورد بندگان پی برند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ﴿٥٢﴾

هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت ما از شما بی‌مناکم! (52) «إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا» هنگامی که فرشتگان نزد ابراهیم علیه السلام داخل شدند به او گفتند: «قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (52)» بر شما سلامی باد که بدان از همه آفات به سلامت هستید.

ابراهیم علیه السلام سلام را جواب گفت و به ایشان غذا تقدیم کرد و در گرامیداشت شان هرچه در توان داشت انجام داد، اما چون آنها از خوردن غذا امتناع کردند ابراهیم علیه السلام گفت: ما از شما بی‌مناکم!

در آیه 70 / سوره هود، آمده است: «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» یعنی خوف را در دل پنهان کرد. پس میتوان گفت، اول به پنهان داشتن کوشید؛ آخر آنر پنهان کرده نتوانست، و بر زبان اظهار کرد؛ یا، شاید مطلب این است که با وجود پنهان داشتن خوف، آثار آن بر چهره چندان عیان بود که گویا به زبان حال میگفت: ما از شما می‌ترسیم! این خوف از کدام رهگذر بود؟ (تفسیر کابلی)

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾

فرشتگان گفتند: هیچ مترس که ما آمده‌ایم تو را به پسری دانا بشارت میدهیم. (53) فرشتگان به ابراهیم علیه السلام گفتند: «لا توجل»: از ما نترس هراسناک مباش، زیرا ما با خود مرده پسری دانا، خدا شناس و شریعت آشنا را که اسحاق است برایت آورده‌ایم، بناءً بزرگترین صفت برای بنده بعد از ایمان، همانا علم سود بخش است.

قَالَ أَبَشِّرْ تُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِي الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾

ابراهیم گفت: آیا با وجود آنکه به سن پیری رسیده ام، مژده می‌دهید؟ پس چه مژده ای به من می‌دهید؟ (۵۴)

ابراهیم علیه السلام تعجب کنان از این مژده آنان به ایشان گفت: «آیا با وجود آنکه پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت سال خوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ یعنی چگونه مرا به فرزند مژده می‌دهید حال آنکه بیشتر عمرم سپری شده، استخوان‌هایم نرم گردیده و اجلم نزدیک گشته است.

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ﴿٥٥﴾

گفتند ما تو را به حق بشارت دادیم، از مایوسان مباش! (۵۵)
«بِالْحَقِّ»: به چیز راست و درستی. به کار محقق و مطمئن. به طریقه و شیوه‌ای که حق است و آن خرق عادت توسط قادر مطلق است.
«الْقَانِطِينَ»: قنوط: مایوس شدن از خیر. «قنط قنوطا: یئس» افراد مایوس و ناامید. (تفسیر نور).

باید گفت کسانی که به علم و قدرت و رحمت خداوند متعال اطمینان دارند، در زندگی خویش هرگز مایوس نمی‌شوند.

در آیه مبارکه «قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ» میخوانیم: یعنی مژده ما به تو حق، یقینی و قطعی است تردید ناپذیر و این مژده از جانب پروردگار جهانی است و آن بعید مپندار که وعده‌اش را خلاف نمی‌کند، پس با وجود کبر سن از فرزند ناامید مباش چرا که قدرت خداوند متعال به طور قطع نافذ میشود.

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿٥٦﴾

ابراهیم گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگار ناامید میشود؟! (۵۶)
«مَنْ يَقْنَطُ»: چه کسی ناامید میگردد؟! استفهام انکاری است، یعنی کسی ناامید نمی‌گردد. ابراهیم علیه السلام گفت: نه! من ناامید نمی‌شوم زیرا از رحمت الله متعال ناامید نمی‌شود جز کسی که از دینش انحراف ورزیده و راه هدایت را گم کرده باشد. و به قدرت پروردگار عالم جاهلند، ولی قلبی که از نور ایمان لبریز است و با خدای رحمان در تماس است هرگز ناامید نمی‌شود.

شیخ بیضاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: تعجب ابراهیم بر مبنای عادت بود نه تعجب از قدرت خدا؛ زیرا خدا که انسان را بدون پدر و مادر آفریده است، پس چگونه نمی‌تواند پیر مردی فرتوت و پیرزنی نازا را صاحب فرزند کند؟
به همین دلیل چنین جوابی به آنها داد. (بیضاوی ۲۸۶).

نا امیدی از رحمت الهی:

خداوند متعال در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشان درباره یأس و ناامیدی یادآوری بعمل آورده است و از آن نهی هم نموده است. برای تبیین ارتباط بین ناامیدی و کفر لازم است بدانیم که فرد نا امید، در واقع نا امید از رحمت و فضل و گشایش پروردگار است؛ در حالیکه بر هر کس که ایمان به الله متعال دارد لازم و حتمی است معتقد شود که خدا هر چه بخواهد انجام میدهد و به هر چه اراده کند، حکم میکند، و هیچ قاهری نیست که بتواند بر مشیت او فائق آید و یا حکم او را عقب اندازد، و هیچ مومنی نمیتواند و نباید از رحمت الهی مایوس و نا امید شود؛ زیرا یأس و ناامیدی از رحمتش در حقیقت محدود کردن قدرت اوست که در معنا همان کفر به وسعت رحمت الهی است. در واقع ناامیدی از رحمت الله متعال ایجاد نمی‌شود، مگر در این سه حالت:

- 1- زمانیکه انسان معتقد شود که خداوند قادر بر امور نیست.
- 2- انسان معتقد شود که خداوند عالم و آگاه به خواسته او و اتفاقات عالم نیست.
- 3- یا اینکه انسان الله را عالم و آگاه بداند، اما گمان کند که او بخیل است و کریم نیست.

هر کدام از این سه حالت موجب کفر می شود. از آنجا که ناامیدی از رحمت خداوند تنها از طریق یکی از این سه فکر حاصل میشود و هر یک از اینها نیز نوعی کفر است، بنابراین این هر ناامیدی ای، همان کفر است.

در نتیجه انسان باید مراقب باشد که در سختی های زندگی امید خود را از دست ندهد و این مهم زمانی میسر میشود که انسان در گرفتاری ها همواره قدرت الله متعال بر حل مشکل و رحمت او را نسبت به بنده اش یادآور شود، تا آن آرامش و طمانینه را که خداوند به مومنانش وعده داده با تمام وجود حس کند و با امیدی مضاعف به انجام وظایفش همت گمارد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾

[سپس] گفت: پس کار مهم شما چیست ای فرستاده شدگان؟ (۵۷) ابراهیم علیه السلام پس از اُلفت با فرشتگان و یقین از مژده، به آنان گفت: ای فرستادگان! بگوئید چه کار مهمی (غیر از این بشارت) دارید؟ مأموریت دیگران چیست و بجز این مژده و بشارت که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟

قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾

گفتند ما به سوی يك قوم گناهکار مأموریت پیدا کرده ایم (تا آنها را هلاک کنیم). (۵۸) در این هیچ جای شکی نیست که: فرشتگان قبل از انجام مأموریت، رهبران الهی را در جریان می‌گذاشتند. بناءً در جواب سوال حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند: خداوند متعال ما را برای نابود سازی قوم مشرک و فاجر یعنی لوط که به کارهای زشت روی آورده‌اند، فرستاده است.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾

غیر از آل لوط (خانواده و پیروان او) که البته همه آنها را نجات می‌دهیم. (۵۹) «إِلَّا آلَ لُوطٍ»: مستثنی می‌تواند متصل باشد و معنی چنین میشود: ما به سوی قوم گناهکاری فرستاده شده‌ایم، مگر خانواده لوط که در میان آنان گناهکار نیست. یا منقطع باشد که معنی آن در بالا گذشت. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

«مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانواده‌اش که از این هلاک در امانند و هرگز به ایشان آسیبی نخواهد رسید، زیرا ایشان در حفظ و حمایت الله متعال قرار دارند. یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات میدهم. باید گفت که: حضرت ابراهیم علیه السلام و همچنان حضرت لوط علیه السلام در اولین برخورد با فرشتگان آنان را نشناختند، لذا ابراهیم علیه السلام گفت: «إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ 52» و لوط گفت: «قَوْمٌ مُّكْرُونَ 62» البته این فرشتگان در قیافه جوانان خوش صورت و زیبا میهمان حضرت لوط علیه السلام شدند و حضرت به دلیل فساد جامعه از وجود چنین میهمانانی نگران شد.

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا لَهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٦٠﴾

به جز همسر او (چون الله فرموده است) ما فیصله کرده‌ایم که او از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد. (۶۰) تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَدَرْنَا»: همسان دیگران بشمار آورده‌ایم و قلمدادش نموده‌ایم. این سخن بر زبان فرشتگان رفته است ولی مراد فرموده الله است. روشن است وقتی که در باریان و مأموران شاه بگویند: دستور داده‌ایم. چنین و چنان اندیشیده‌ایم.

مراد این است که شاه دستور داده است و چنین و چنان خواسته است، و غیره. «الْغَابِرِينَ»: جمع «غابر» به معنای بازماندگان است و به باقیمانده خاك، غبار را می‌گویند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در مکتب انبیاء، اصل ضابطه است. نه رابطه. لذا همسر پیامبر نیز به قهر الهی گرفتار

می‌شود.

همچنان قابل یادآوری است پیوندهای خانوادگی نباید مانع اجرای اهداف الهی باشد. سنت خداوند در قهر تبهکاران، خودی یا بیگانه، زن یا مرد، مشهور یا گمنام نمی‌شناسد.

طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید یعنی: حکم کرده‌ایم که؛ جز همسر لوط که حکم خداوند متعال بر آن رفته است تا همراه با هلاک شدگان باشد زیرا با موجودیت کفر، هیچ حسب و قرابتی ثمر بخش و کارساز نیست. مخالفت همسر لوط با او، بهترین دلیل بر اختیار انسان است و اینکه انسان محکوم و مجبور محیط نیست.

در آیه مبارکه ملاحظه مینمایم که: فرشتگان این حکم را به خود نسبت دادند در حالی که این حکم از جانب الله سبحان و تعالی است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

امام قرطبی فرموده است: همسر لوط که کافر بود از خانواده‌ی لوط استثناء گردید و او نیز همراه با مجرمان نابود شد. (تفسیر قرطبی ۳۶/۱۰)

«إِلَّا امْرَأَتَهُ» (به جز همسر او) باید گفت که: مخالفت همسر لوط با او، بهترین دلیل بر اختیار انسان است و اینکه انسان محکوم و مجبور محیط نیست.

و حساب مردان الهی، از حساب بستگان نا اهل و اطرافیان او جداست.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾

پس هنگامی که فرستادگان خدا نزد خاندان لوط آمدند، (۶۱) وقتی فرشتگان برای نابود سازی قوم لوط و نجات دادن خودش نزد لوط علیه السلام آمدند.

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٦٢﴾

لوط گفت: بی تردید شما گروهی ناشناخته اید. (۶۲) «مُنْكَرُونَ»: افراد ناشناخته. کسانی که بد داشته شوند و از ایشان بیزار و گریزان باشند.

«ترجمه معانی قرآن»

لوط علیه السلام به ایشان گفت: شما گروهی ناآشنا هستید یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی‌شناسم.

از فحوی آیه مبارکه در می‌یابیم که: انبیا، از پیش خود علم غیب ندارند. (طوری‌که حضرت لوط، فرشتگان را نشناخت)

قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

گفتند: (نه، ما نا آشنا نیستیم) بلکه برای تو خبر چیزی را آورده‌ایم که (قوم تو) در آن شک میکردند. (۶۳)

تهدیدها و هشدارهای الهی را باید شوخی نگریم. طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: گفتند: ما فرستادگان الله هستیم: نترس ای لوط! بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که قوم تو در آن شک میکردند و آن عبارت است از نزول غذایی که شما آن را به آنها وعده داده بودید.

قرآن عظیم الشان بارها مطرح کرده که کفار، تعجیل قهر و عذاب الهی را از انبیا درخواست میکردند و میگفتند: «فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (سوره اعراف، ۷۰) و تمام هشدارها را مزاق فکر میکردند و آنرا به باد مسخره میگرفتند، و در مورد قهر الهی چه در دنیا و چه در آخرت تردید داشتند، خداوند در این آیات بیان می‌کند که قهر مورد تردید کفار قطعاً خواهد آمد.

وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾

و ما واقعیتی قطعی و مسلم را [که همان عذاب الهی است، جهت نابودی مردم] برای تو آورده ایم و یقیناً راستگوییم. (۶۴)

«أْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ»: حقیقت را برای تو آورده‌ایم. به پیش تو به حق آمده‌ایم و دروغی در کار نیست. (تفسیر نور)

حکمت همین است سزا های الهی بر اساس عدل و حق و استحقاق گنهگاران است. طوری‌که میفرماید: «وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» «و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآینده بر قوم توست «وَأِنَّا لَصَادِقُونَ» و قطعاً در آنچه گفتیم راستگوییم. یعنی در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبَعْتَ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾

پس [چون] در بخشی از شب خانواده ات را همراهت ببر و خودت دنبال ایشان برو و کسی از شما به پشت سر خودنگاه نکند و به همانجا که به شما دستور داده می‌شود، بروید. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فأسر»: سری و اسراء: سیر شبانه. فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ: پس شب هنگام با خانواده ات برو. آمدن لفظ «اللیل» برای تأکید است.

«قطع»: (بر وزن جسر): تکه و قطعه. جمع، بر وزن عنب است.

«ادبار»: دبر (بر وزن عنق): عقب، مقابل جلو. عقب و جلو گاهی جزء يك چیز، مانند جلو پیراهن و عقب آن و گاهی کنار از شیء می‌باشند، مانند آنکه بگوئیم فلانی در جلو یا در عقب من است. جمع آن، ادبار است.

«يَلْتَفِتُ»: لغت: برگرداندن و منصرف کردن. «لفته عن كذا: صرفه عنه».

التفات: رو کردن و نیز روگرداندن از جهتی که بآن رو کرده بود. «لَا يَلْتَفِتُ»: برنگردد، رو بر نگردند. (تفسیر نور)

«فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»: پس ای لوط! شب هنگام خودت همراه با کسانی که به تو ایمان آورده‌اند بیرون بروید، «وَاتَّبَعْتَ أَدْبَارَهُمْ» و تو خود پشت سر مؤمنان حرکت کن و ایشان پیش روی تو باشند تا کسی از آنان تخلف نکرده و هلاک نشود یعنی: تو از پشت سر آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود.

مفسران می‌فرمایند: سنت همیشگی پیامبر ما صلی الله علیه و السلام نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می‌انداختند و می‌فرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید».

«تفسیر انوار القرآن».

«وَلَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ» و هیچ یک از شما پشت سر خود را نگاه نکند. تا بلای هولناکی را که بر آنها نازل میشود نبیند.

زیرا در آن صورت عذابی را که به آنان نازل شده می‌بینید و به آن مشغول میشوید لذا سرعت حرکت تان کند میشود و باز میمانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه‌های هولناکی رامی‌بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید. «وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (65)» و به هر جا که خدا فرمان میدهد بروید. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی به طرف شام بروید.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

ما [کیفیت] این حادثه [بزرگ] را به لوط وحی کردیم هنگامی که مجرمان وارد صبح شوند، بنیادشان برکنده خواهد شد. (۶۶)

و خداوند متعال به لوط علیه السلام وحی فرستاد که با طلوع صبح، تمام قومت را از ریشه بر خواهد کند و تا آخرین نفر نابود خواهد ساخت. و حتی یک نفر از آنها باقی نخواهد ماند.

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾

واهل شهر [با آگاه شدن از مهمانان لوط] شادی کنان [به خانه لوط] آمدند. (۶۷)

«وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (67)» اهالی شهر سدوم یعنی قوم لوط شنیدند که نزد لوط مهمانانی آمده‌اند، به شتاب آمدند و مژده‌ی مهمانان لوط را به یکدیگر دادند و قصد ارتکاب عمل ننگین را داشتند. تا با مهمانانش عمل فحشا (لواط) را انجام دهند! و گمان می‌بردند انسان‌هایی چون خود آنان هستند.

مفسران گفته‌اند: آن جاهلان خبر میدادند که در خانه‌ی لوط چند نفر جوان نارس و زیبارو قرار دارند، از این رو به شادمانی می‌شتافتند و به یکدیگر مژده می‌دادند.

در تفسیر مراغی آمده است که: در روایات آمده که زن لوط به گنهکاران خبر داد که مهمانانی زیبا روی برای حضرت لوط آمده است و آنان به دنبال مقصد شوم خود رو به سوی خانه‌ی لوط هجوم آوردند. اما خداوند متعال قبل از هر اقدامی آنان را نابود نمود. سید قطب علیه الرحمة میفرماید: «جماعت شنیدند که در منزل لوط چند جوان خوب روی قرار دارند، آنها به امید این که شکاری به دام افتاده است مسرور شدند: «وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ»، این تعبیر میزان زشتی و پلیدی آن قوم را بر ملا می‌کند که تا چه اندازه در ناپاکی و فجور فرو رفته‌اند.

منظره‌ی مردم شهر که می‌آیند، مژده می‌دهند که جوانانی رایافته‌اند و میخواهند آشکارا به آنها تجاوز کنند. این نهایت پستی آنها را نشان میدهد که حتی حیوان از چنین عملی در عالم آشکار ابا دارد، در حالیکه این جماعت تبه‌کار به آن تظاهر میکنند و آنرا بر زبان می‌آورند. چنین وضع قبیح که هرگز مانندش دیده نشده است. اما لوط آشفته شده و برخاسته و می‌خواهد از مهمانان و شرف و آبروی خود دفاع کند، غرور انسانیت را در آنان بر می‌انگیزد و وجدان و ترس از خدا را بیدار میکند. با این که در این قلب‌های کورگشته غرور و شعور انسانی موجود نیست، اما باز ترس از کیفر خدا را در آنان بر می‌انگیزد. فی ظلال القرآن ۳۱/۱۴.

قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾

لوط به قوم خود گفت: این جوانان در منزل من مهمانند، مرا شرمسار مکنید. (آبروی مرا نریزید!) (۶۸)

لوط علیه السلام به قومش گفت: اینان مهمانان من می‌باشند و تحت حفاظتم قرار دارند در مورد آنها قصد و خیالی بد نکنید و به من لکهی عار و ننگ و بی‌آبرویی نزنید و در مقابل آنها آبرویم را نریزید.

«فَلَا تَفْضَحُونِ»: مرا رسوا و بدنام مکنید. ملاحظه می‌شود که حفظ آبرو از چه اهمیت بسزای برخوردار است. در ضمن ملاحظه می‌فرمایم اهانت به میهمان، بمثابه اهانت به صاحب خانه و به میزبان می‌باشد.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْرُونِ ﴿٦٩﴾

و از الله بترسید و مرا [نزد مهمانانم] خوار و خفیف نسازید. (۶۹)
«لَا تُخْرُونِ»: مرا خوار نسازید (ملاحظه شود: سوره آل عمران/ آیات ۱۹۲ و ۱۹۴، سوره هود / آیه ۷۸).

در آیه مبارکه میفرماید: از عذاب و عقاب خدا بترسید و با تعرض و تعدی به مهمانانم آبروی مرا از بین نبرید. و مرا بااذیت آنان به خواری و خفت نکشانید.

«خزی»: ذلت و خواری است. لوط علیه السلام از آن ترسیده که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، دلیل و بی‌اهمیت و بی‌قدر خواهد شد.

ابن کثیر میگوید: لوط علیه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بداند؛ آنان فرستادگان خداوند متعال اند چنان‌که در سوره «هود» آمده است و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوا أَوْلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٧٠﴾

(قوم) گفتند: مگر ما تو را [از مهمان کردن] مردمان منع نکردیم؟ (۷۰)
قوم لوط به وی گفتند: مگر تو را از مهمان داری مردم منع نکردیم؟ مفسر فخر رازی میفرماید: یعنی مگر به تو نگفتیم که هرگاه قصد تجاوز به یکی کردیم نباید چیزی بگویی؟ (تفسیر فخر رازی ۲۰۲/۱۹).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «تورا ما بی‌آبرو نمیکنیم؛ تو خود بی‌آبرو میشوی؛ ما ترا گفتیم: بیگانگان را پناه مده، و مهمان خود نگردان؛ ما اختیار داریم که با مردم نووارد هرچه خواهیم کنیم! پس به تو چه ضرورتی پیش آمد که چنین پسران نورس را خواه خواه نزد خود جاده‌ی، و خویشتن را رسوا کنی؟! از این برمی‌آید آنها

رهگذران اجنبی را همواره تخته مشق کردار زشت خویش قرار میدادند، و حضرت لوط علیه السلام قرار مقدور خود به حمایت مسافران بینوا می پرداخت، و آن اشقیاء را از کردار زشتشان باز می داشت.»

قَالَ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٧١﴾

[لوط] گفت: اگر میخواهید [کار درست و معقولی] انجام دهید، اینان دختران من اند [که برای ازدواج مناسبند]. (٧١)

لوط به قومش گفت: اگر قصد ارضا و رفع هوس دارید با آن زنان ازدواج کنید و به عمل حرام رو نیاورید. و این کار بدتان را که به مردان نزدیکی میکنید، فروگذارید.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: «بی شک شما مرا از حمایت اجانب منع کردید؛ لیکن از شما میپرسم که غرض این ممانعت چیست؟ آیا این نیست که من در راه شهوترانی شما که مخالف فطرت است حایل میشوم؟ خود شما غور نمائید؛ آیا برای قضای شهوت، مواقع حلال نزد شما موجود نیست که به این عمل حرام بیهوده مرتکب میشوید؟ این است زنان شما (که به منزله دختران من اند) در خانه های شما موجودند؛ اگر شما بر گفته من عمل کنید، طریقه مشروع و معقول قضای شهوت را تعقیب کنید، کافی است؛ چه ظلمی است که چیز حلال و پاکیزه را ترك داده، در نجاست حرام آلوده می شوید؟!»

همچنان مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: منظور از «بناتِ»، دختران امتش میباشد؛ چون هر پیامبر پدر امت خود به شمار می آید.

برخی از مفسران مینویسند که: در مورد اینکه آیا لوط علیه السلام می توانست دخترانش را به کفار بدهد؟ که همچو پیشنهاد را مطرح کرد. در جواب باید گفت که هدف از ازدواج همراه با ایمان آوردن آنان باشد و یا آنکه در آن زمان ازدواج با کفار منعی نداشته است. و

الله اعلم

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

[ای پیامبر!] به جان تو قسم، آنان در مستی (شهوت پرستی) خود فرو رفته و حیران و سرگردان بودند. (٧٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عمر» و «عمر» هر دو به يك معنا می باشند ولی هنگام قسم یاد کردن از لفظ «عمر» استفاده می شود. (تفسیر میزان)

«لَعَمْرُكَ»: به زندگی تو قسم! در اصطلاح فارسی می گوئیم: به جان تو قسم!

باید گفت که قسم بنام پیامبر صلی الله علیه وسلم، جایز است، ولی باید اضافه کرد که در قرآن عظیم الشان بجز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به جان سایر پیامبران قسم یاد نشده است. (ولی مفسر تفسیر مراغی که توسط عالم جلیل القدر مصری احمد مصطفی المرغی به رشته تحریر آمده است مینویسد: مراد از کلمه «لَعَمْرُكَ» قسم است به جان حضرت لوط علیه السلام).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: «ظاهراً، این خطاب از طرف الله جل و علا شانه- به نبی کریم صلی الله علیه وسلم است؛ یعنی قسم به جان تو (حیات تو)، قوم لوط علیه السلام در نشئه غفلت و مستی کور (گمراه) شده بودند، و به نصیحت حضرت لوط علیه السلام بی پروائی و لجاجت میکردند؛ مغرور نیروی خویش بودند؛ شهوت پرستی دل و دماغ آنها را مسخ کرده بود؛ به کمال اطمینان و امن با پیغمبر خدا جدال میکردند؛ نمی دانستند که صبحدم چه بر آنها وارد میشود! تباهی و هلاکت بر فراز سر آنها دور می زد؛ بر سخنان لوط علیه السلام می خندیدند، و مرگ بر آنها می خندید.»

«يَعْمَهُونَ» از «عمه» به معنای تحیر میباشد و «مُشْرِقِينَ» به معنی داخل در اشراق و روشنایی صبح شدن میباشد.

شاید سنگباران برای نابودی کسانی بوده که هنگام زیرورو شدن شهر جان سالم بدر برده گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو میکند، «سَكْرَتِهِمْ» و او را از شناخت باز می‌دارد.

«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (72)»: خدای متعال به زندگی محمد صلی الله علیه وسلم قسم خورده و میگوید به جان تو ای محمد! قوم لوط در گمراهی و نادانی در نابینایی از حق و در حیرت و مستی خود سرگردان بودند.

باید گفت که: گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو می‌کند. «سَكْرَتِهِمْ» و انسان را به مرحله‌ای میرساند که او را از شناخت حقایق و واقعیت های باز می‌دارد.

«سکره»: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سر مستی شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود.

شیخ صابونی مفسر تفسیر صفاة التفاسیر می نویسد: این جمله‌ی معترضه است که در ضمن داستان لوط علیه السلام آمده است. به منظور احترام و تکریم حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، به حیاتش قسم خورده است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: خدای سبحان و تعال به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد قسم یاد میکند، مانند قسم خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به افتاب، به شب و مانند اینها. ابن عباس (رض) فرموده است: خدا مخلوقی را خلق نکرده و انسانی را جان نداده است که از محمد صلی الله علیه وسلم در نزدش عزیزتر و شریفتر باشد.

الله متعال جز به حیات حضرت محمد به حیات احدی قسم نخورده است. (تفسیر طبری ۴۴/۱۴).

اعزاز و اکرم خاص رسول الله صلی الله علیه وسلم:

در مورد تفسیر کلمه «لَعَمْرُكَ» در تفسیر روح المعانی از جمهور مفسران منقول است که مخاطب «لَعَمْرُكَ» رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد.

بیهقی در «دلائل النبوة» و ابونعیم و ابن مردودیه و غیره از حضرت عبد الله بن عباس (رض) روایت کرده اند که خداوند متعال در میان تمام مخلوقات و کاینات کسی را بیشتر از محمد صلی الله علیه وسلم عزت شرف و عنایت نکرده است، از این جاست که خداوند متعال به حیات هیچ کس از انبیاء و ملائکه قسم یاد نه فرموده است و در این آیه به حیات و عمر محمد صلی الله علیه وسلم قسم یاد نموده است که این اعزاز و اکرام بی نهایتی برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم می باشد. (تفسیر معارف القرآن)

قسم خوردن به غیر الله:

قسم خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از اَسْمَاء و صفات خداوند حرام است و جزو شرک أصغر محسوب میشود، حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمودند: «من حلف بشيء دُونَ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (1535) و گوید: حدیث حسن است.)

بنابر این ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از اَسْمَاء و صفاتش باشد، مثلاً سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَالشَّمْسُ وَضِحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَاهَا * وَاللَّيْلُ إِذَا يَعْشَاهَا * وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (الشمس: 1-6).

یعنی: به افتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم

به آسمان و کسیکه آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسیکه آنرا گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آنرا (آفریده و) منظم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر و غیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد سوگند یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه و سلم و نه هیچیک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز میبود آنها به این موارد سوگند میخوردند..

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یادآوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوه ها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابر این فقط خالق آنها (یعنی خداوند) میتواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم.

پس ما نیز نباید به آنها سوگند یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمت ها را به ما یادآوری کند.

قسم خوردن به جان پدر و مادر:

قبل از همه باید گفت که این نوع قسم خوردن کفاره ندارد، اما گناه بزرگی بخاطر خوردن این نوع سوگند مرتکب شده است، و آن شرک اصغر است.

هرکس بغیر از نام خدا یا یکی از صفاتش سوگند یاد کند (چه به دروغ و چه راست) مرتکب شرک اصغر شده است، حتی اگر به نام رسول خدا صلی الله علیه و سلم که محبوبترین و گرامی ترین مخلوق پروردگار است سوگند یاد کردن موجب شرک اصغر است.

ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: پیامبر صلی الله علیه و سلم عمر بن خطاب رضی الله عنه را درحالی درلشکر یافت که به پدرش سوگند میخورد، پیامبر صلی الله علیه و سلم آنانرا صدا کرد و فرمود: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ» بخاری (2679) مسلم (1646). (هان! بدانید که الله تعالی شمارا از سوگند به پدران تان نهی میکند لذا هرکسی که میخواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید).

در روایتی دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ» (هرکس میخواهد سوگند یاد کند فقط به نام الله سوگند یاد کند)، راوی میگوید: قریش به نام پدرانشان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ» (به نام پدران تان سوگند یاد نکنید). بخاری (3836) مسلم (1646).

البته اگر کسی که به غیر خدا سوگند میخورد معتقد باشد که آن مخلوقی که به او سوگند خورده عظمت و الایی دارد و از جهت تعظیم به نام یا اسم او قسم خورده است، در آنصورت شرک اصغر به اکبر تبدیل می گردد و فرد سوگند خورنده بواسطه آن کافر می شود. و العیاذ بالله ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ میگوید: [لَأَنْ أَحْلِفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحْلِفَ بِغَيْرِهِ صَادِقًا] ابن ابی شیبة (12281).

از این که از روی دروغ به الله قسم بخورم برایم پسندیده تر است از آنکه به غیر خدا از روی راست سوگند بخورم. شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید: چون زشتی و گناه شرک از گناه کبیره بزرگتر است. «الفروع» لابن مفلح (303/6)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾

سرانجام به هنگام طلوع آفتاب، صدایی [مرگبار و وحشتناک و غرشی سهمگین] آنان را فرا

گرفت. (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّيْحَةُ»: صدا. هدف از آن صدای مهیب صاعقه و زمین‌لرزه است.

«مُشْرِقِينَ»: درحالی‌که به طلوع آفتاب رسیده بودند.

واقعیت امر همین‌که: مست دنیا را باید صیحه‌های آسمانی بیدار کرد. صوت و صیحه می‌تواند سبب زیرورو شدن شهری هم شود.

در آیه مبارکه میفرماید: به هنگام طلوع آفتاب، صاعقه عذاب قوم لوط را (بعد از اینکه لوط و خانواده‌اش در شب قبل آن از شهر بیرون رفته بودند) فرا گرفت.

باید گفت: دست خداوند باز است، همان‌گونه که از آسمان باران رحمت نازل می‌کند می‌تواند بارانی از سنگ و عذاب نازل هم کند.

ابن جریر می‌گوید: هر عذاب را که قومی از آن هلاک شود «صیحه» و «صاعقه» گویند. خواننده محترم!

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که سه نوع عذاب:

1- فریاد کوبنده و تند و دهشتناک 2- زیر و رو کردن شهر آشوب و فساد 3- سنگسار کردنشان با سنگ گل. سزای است که برای گناه لواط آمده است.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

در نتیجه آن (شهر و آبادی آنها را زیر و رو کردیم) و بر آنان سنگ‌هایی از جنس سنگ گل بارانیدیم. (۷۴)

«فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا»: خداوند متعال شهر قوم لوط را به گونه‌ای زیر و زبر ساخت که بلندای آنرا زیرین آن و زیرین آن را به بلندایش واژگون گردانید.

مفسران در این مورد می‌نویسند که: جبرئیل علیه السلام دهکده‌ی آنان را از بیخ برکند و آن را بالا برد تا به افلاک رسیدند و ذکر و نیایش ملائکه را شنیدند، آنگاه ده را زیر و رو کرد.

یعنی جبرئیل علیه السلام آن را به آسمان برداشت و سپس به حالت آن را معکوس و سرچپه بر زمین واژگون کرد به‌طوری‌که همه در زیر آن دفن و نابود شدند، «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (74)» آنگاه با سنگ‌هایی که از جنس گل بود و در آتش جهنم پخته شده و سخت و بسیار محکم بود بسان باران آنان را سنگباران کردیم. که اجسامشان را پاره پاره و تکه تکه ساخت.

«سِجِّيلٍ»: سنگ‌های سخت را سجیل می‌گویند. برخی از مفسران آن را معرب (سنگ و گل) گفته‌اند. و برخی از مفسران مینویسند که: سجیل و سچیل یکی است. در (آیه 33 سوره ذاریات) در باره قوم لوط آمده: «لُنزِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ» این، قرینه معنای دوم است. کلمه «سجیل» بصورت کل فقط سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

البته در این (سرگذشت) برای هوشمندان (و عبرت‌گیرندگان) نشانه‌هایی است. (۷۵)

«الْمُتَوَسِّمِينَ»: جمع مُتَوَسِّمٍ، که از «وسم» گرفته شده، به معنی اثر گذاردن است، این اصطلاح به شخصی اطلاق می‌شود که از کمترین اثر و نشانه ظاهری به واقعیت‌ها پی ببرد، یعنی با فراست و هوشیار باشد. «ترجمه معانی قرآن» در حدیث است: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ». در بعضی روایات «و بتوفیق الله» افزوده شده؛ یعنی، از فراست مؤمن ترسان باشید که وی در فروغ موهوب الله متعال و توفیق او می‌بیند!

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (75)»: به یقین در نابودی و عذابی که به سر قوم لوط آمد، پندی برای عبرت اندوزان و عبرتی برای هوشیاران و اهل عبرت است؛ آنهایی که با دیدی عبرت‌بین و بصیرتی عمیق می‌نگرند و می‌اندیشند و تأمل می‌کنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب میشوند. زیرا آن عذاب از سخت‌ترین و سهمگین‌تر عذاب‌های الهی بود.

به همه حال، مطلب آیه مبارکه اینست: برای آن‌ده از کسانی‌که اهل تدقیق و تحقیق اند، در قصه قوم لوط علیه السلام بس نشانه های عبرت آور موجود است. انسان از آن میداند که عاقبت بدی و سرکشی چیست؛ و در مقابل قدرت عظیم الهی همه نیروها هیچ‌اند؛ بایدانسان بر مهلت وی مغرور نشود؛ با پیغمبران به ضد و عداوت پیش نیاید؛ ورنه، همان طور حشر خواهد شد.

وَإِنهَا لَسَبِيلٌ مُّقِيمٌ ﴿٧٦﴾

و ویرانه‌های سرزمین آنها بر سر راه (کاروانها) همواره ثابت و برقرار است. (٧٦) باید گفت که: حفظ آثار و بقایای اقوام گذشته، مایه عبرت بر ای نسل های آیندگان است. شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به سوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران و توریستان آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

مسلمان در این [شهر ویران شده] برای مؤمنان نشانه ای [پندآموز] است. (٧٧) بیگمان در نابود سازی قوم لوط، بیانی از سرگذشت عبرتناک مردم شهر لوط و عذاب خفت‌باری که بر آنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرار شان بر ارتکاب منکرات دیگر به طور علنی فرود آورده شد، عبرت برای کسانی است که آیات الله متعال را تصدیق کرده و از آنها بهره می‌برند. خواننده محترم!

در آیات متبرکه (78 الی 86) در باره قصه ی اصحاب ایکه (قوم شعیب) و اصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح) بحث بعمل آمده است.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾

و بی تردید اهل ایکه [قوم شعیب] ظالم بودند. (٧٨) داستان اهل ایکه، یعنی قوم شعیب سومین داستانی پس از داستان آدم علیه السلام و ایلیس و داستان ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام است که در این سوره مبارکه بیان می‌یابد. «الْأَيْكَةِ»: جنگلی است که دارای درختان در هم پیچیده است و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم مراد از «اصحاب ایکه»، قوم حضرت شعیب علیه السلام می‌باشند که در منطقه‌ی خوش آب و هوا و پر درختی میان حجاز و شام زندگی میکردند. به قولی: ایکه نام قریه‌ای است که اهل ایکه، یعنی قوم شعیب علیه السلام در آن به سر می‌بردند. البته نباید اهل ایکه با اهل مدین که شعیب علیه السلام به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنان‌که در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر و از رسول خدا (ص) آمده است که فرمودند: «مدین و اصحاب ایکه دو امت اند که الله متعال شعیب علیه السلام را به سوی [هر دوی] آنان فرستاد». ظالمان نباید فراموش کنند که داستان های ظلم و شرارت شان در طول تاریخ، برای دیگران بازگو می‌شود.

فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾

ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهای ویران شده شان بر سر راه آشکار است! (٧٩)

«فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ»: خداوند متعال از قوم شعیب با زمین لرزه و عذاب روز «ظله» [که ابری سیاه و عذاب آور بود] انتقام گرفت.

مفسران در این مورد مینویسند: هفت روز گرما بر آنان شدت گرفت و داشتند هلاک و نابود می‌شدند، آنگاه الله متعال بر بالای سر آنها ابری را بسان سیاه قرار داد، آنان به سایه‌ی آن پناه بردند که از گرما در امان باشند و همه جمع شدند، در این هنگام خدا بر آنان آتشی افروخت و آنها را سوزاند.

«وَ إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ (79)» و همانا شهرهای قوم لوط و اهل ایکه قوم شعیب بر سر راهی آشکار در معرض دید مردم رهگذر و مسافر قرار دارند پس باید درس عبرت بگیرند.

دهات قوم لوط و قوم شعیب راهی است روشن، پس ای اهل مکه! آیا پند نمی‌گیرید
وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾

وهمانا (قوم ثمود) اهالی حجر نیز پیامبران را تکذیب کردند. (۸۰)
 این هم چهارمین قصه‌ی این سوره در باره حضرت صالح علیه السلام است،
 تشریح لغات و اصطلاحات:

«حجر»: سرزمینی که میان مدینه و شام قرار دارد. «أَصْحَابُ الْحَجْرِ»: مراد قوم ثمود است که پیغمبرشان صالح نام داشت. همچنان «حجر» به محل سکونت نیز اطلاق میشود. «حجر» به معنای دامن مادر و «حجر اسماعیل» و «حجره» از همین کلمه می باشد. همچنان قابل یادآوری است که از کلمه‌ی «الْمُرْسَلِينَ» چنین فهمیده می شود که: أصحاب حجر، غیر از حضرت صالح، پیامبران دیگر نیز داشته‌اند، و بعضی میگویند چون تکذیب يك پیامبر در واقع تکذیب همه انبیاست، لذا مرسلین آمده است.

بیضاوی گفته است: هرکس یکی از پیامبران را تکذیب کند مانند این است که تمام پیامبران را تکذیب کرده است، از این رو خداوند متعال فرموده است: الْمُرْسَلِينَ. (بیضاوی ۲۸۶). مراد از «صیحه» در اینجا، صاعقه است، به دلیل آیه: «أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» (فصلت، ۱۳).

«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ» و در حقیقت قوم ثمود، صالح علیه السلام را تکذیب کردند. آنان مردم وادی حجر بودند.

وَأَتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾

و ما آیات و نشانه های خود را (توسط پیغمبر شان) برای ایشان فرستادیم، ولی از آنان روی گردان شدند. (۸۱)

«آيَاتِنَا»: هدف از آن آیه های کتاب آسمانی یا معجزات حسّی است. (تفسیر نور). باید متذکر شد که؛ تمام انبیا دارای معجزه بوده‌اند. ولی به تأسف باید گفت که انسانهای لجوج فرصت فکر کردن رابه خود نمیدهند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَأَتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (81)» پروردگار با عظمت به قوم صالح علیه السلام آیات و معجزات خود را که دلیل یگانگی اش و راهنمای درستی پیام رسالت صالح علیه السلام بود ارائه کرد و از آن جمله ماده شتر را؛ اما آنها از آن آیات و نشانه‌های نفع نبرده، عبرت نگرفتند و از تأمل و اندیشه در آنها رویگردان و از حق دوری میجستند. باید گفت؛ اعراض از حقّ و بی اعتنایی به مردان حقّ، برای گروهی از انسانها بحیث یک عادت مبدل شده است.

ابن عباس (رض) میفرماید که: در وجود شتر آیات و دلایلی موجود بود؛ از جمله از سنگ بیرون آمد کمی پس از خارج شدن از کوه، بچه زایید و این که دارای جثه‌ای بس بزرگ بود به طوری که هیچ شتری مانند آن نبود و این که شیرش زیاد بود، حتی شیرش کفاف تمام آنها را میکرد. اما در آن نیندیشیدند و در پر تو آن راه را نیافتند. (زاد المسیر ۴/۴۱۱).

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ﴿٨٢﴾

و همواره از کوه ها خانه ها می تراشیدند درحالیکه [به خیال خود به سبب استحکام آن خانه ها] در امان باشند. (۸۲)

قوم صالح علیه السلام از صخره سنگ های بزرگ را در کوه ها به شکل خانه‌هایی تراشیده (کانوا يَنْحِتُونَ: می تراشیدند) و برای خود در اندرون آنها منازلی امن می ساختند که از خرابی و سقوط و سرقت اموال شان و در نهایت امر از عذاب الهی محفوظ و در امان باشند، ولی آن نیروی شان برای شان سودی به همراه نداشت و چون به پروردگار خویش کفر ورزیدند امنیت‌شان استمرار پیدا نکرد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾

پس هنگامی که به صبح درآمدند، صدایی [مرگبار و وحشتناک و غرّشی سهمگین] آنان را

فرا گرفت. (۸۳)

قبل از همه باید گفت که: انسان نباید به خانه‌های سنگی و محکم و قصر های مجلل و آسمان خراش ساخته دست بشری مغرور شود، زیرا روز آمدنی است که در برابر اراده الهی متلاشی می شوند.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» صاعقه عذاب آنها را سوخت و جملگی هلاک شدند. و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح علیه السلام آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

و آنچه [از بناهای محکم و استواری که] فراهم می آوردند، عذاب الله را از آنان دفع نکرد. (۸۴)

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ»: از ایشان دفع نکرد. برای آنان سودمند واقع نشد (اعراف/48). (تفسیر نور).

دیده میشود که: برج و دژهایی استوار و محکمی که ساخته بودند، و به آن سخت مغرور هم بودند، عذاب الهی را از آنان دفع نکرد. و آنچه از اموال گردآورده بودند و آن خانه‌های مستحکمی که بنا کرده بودند هیچ کدام فایده ای به حال شان نکرد؛ زیرا نیروی خداوند متعال بزرگتر و عذابش سخت‌تر است. از یک سو زلزله آنان را فروگرفت و از سوی جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک شدند. پس سنت خداوند متعال در نابود ساختن امت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او وقت و میعاد دارد. یادداشت:

در مورد اینکه قوم ثمود چگونه به هلاکت و مستوجب عذاب شدند به سوره نمل (تفسیر احمد) مراجعه فرماید.

«حجر»: حجر اسم منطقه ای است که: مردم و از جمله قوم ثمود، در آن جا زندگی می کردند. از این رو اصحاب حجر نامیده شدند.

اصحاب حجر یا ثمود نام قوم حضرت صالح علیه السلام است. ثمود قومی از عرب بودند که در «وادی القری» بین مدینه و شام زندگی می کردند.

شغل آن ها زراعت و مالداری بود و با حفر چاه و چشمه ها، باغ ها و نخلستان های سرسبز به وجود می آوردند. (شعراء، 148). ثمودی ها به شیوهی قبیله ای زندگی میکردند و رئیس قبیله و شیوخ بر آنها حکومت میکردند. در شهر آنها نه گروه بودند که فساد می کردند (نمل، 48).

و در نهایت طغیان کرده، و بت پرست شدند: خداوند حضرت صالح نبی را به سوی آن ها فرستاد. حضرت صالح از خانواده ای شریف بود که به عقل و کفایت شهرت داشت. (هود، 62: نمل، 49). او آن ها را به خداپرستی دعوت کرد و خواست که بت پرستی را کنار بگذارند، در مقابل مردم به او آزار رسانیدند و تنها گروه اندکی ایمان آوردند. (اعراف، 75).

کفار ثمود، مؤمنان را آزار میرساندند و بر کفر خویش، اصرار می ورزیدند و صالح علیه السلام را فردی سفیه و ساحر مینامیدند، (اعراف، 66، شعراء، 153، نمل، 47) و از او معجزه ای خواستند که بر پیامبری او گواه باشد و در نهایت، گفتند: از کوه برای ما شتری بیرون بیاور! حضرت صالح به امر خداوند، شتری با همان اوصاف که گفته بودند، بیرون آورد و به آن ها فرمود: خداوند به شما امر فرموده است، يك روز شما از آب چشمه بنوشید و يك روز آب آن را برای شتر نگهدارید و شتر را رها سازید تا در روی زمین بچرد و آزاد باشد: اگر او را آزار برسانید، عذاب نازل میشود. (اعراف، 72، هود، 64، شعراء، 156).

مدتی این گونه گذشت، دوباره طغیان کردند و نقشه کشیدند و يك نفر از اشرار رافرستاند تاشتر را ذبح کند: آنگاه به صالح علیه السلام گفتند: اگر راست می‌گویی، بر ما عذاب نازل کن! حضرت صالح فرمود: تاسه روز در خانه های خود بمانید و هر چه می خواهید بکنید. یعنی پس از سه روز عذاب نازل میشود (هود، 65) پس از گذشت سه روز، صاعقه ای نازل شد درحالیکه آنها میدیدند همه را در برگرفت. (ذاریات، 44) و خداوند بندگان مؤمن و باتقوی را نجات داد. (فصلت، 17 و 18). صالح علیه السلام به آنها فرمود: ای مردم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، اما شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید. (اعراف، 79: هود، 67)

قابل دقت و توجه است:

به یاد داشته باشید: هر امتی که الله متعال به آن ها نعمت فراوان داد و آنان شکر نعمت ها را به جای نیاوردند، به گناه و معصیت گرفتار آمده، به عذاب الهی مبتلا گردیدند: پس پذیرش نصیحت بندگان صالح خداوند، لازم و شرط عقل است: همچنان نباید فراموش کنید، در برخی از حالات با گناه يك گروه، يك امت عذاب میشود: چنان که شتر را يك نفر با تحريك عده ای کشت، ولی عذاب بر آن قوم نازل شد. در نتیجه رضایت و سکوت در برابر گناه دیگران چون ترك امر به معروف و نهی از منکر است، خود گناه بوده، عذاب الهی را در پی خواهد داشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵)

و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در بین آندو است جز به حق نه آفریدیم و بی تردید قیامت آمدنی است؛ پس فعلاً به طریقه خوب از آنها در گذر (بدون انتقام گرفتن). (۸۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به حق نه به باطل. هم آفرینش جهان و هم نظام حاکم بر جهان و هم هدف نهائی آن، سازگار با حق و حقیقت و دارای حکمت و مصلحت است.
آمدن کلمه «بالحق» در آیهی متبرکه اینست که: جهان جز از راه حق اداره نخواهد شد و همه‌ی کار و بارش با حق روبه راه میگردد، از هواها و آرزوهای نفسانی پیروی نمی کند؛ بلکه از حق و عدل پیروی می کند.
«السَّاعَةَ»: روز رستاخیز، قیامت.

«إِصْفَحْ»: گذشت کن. ببخشای. «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).
خداوند متعال میفرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم، آفرینش، هدفدار است و هدفش حق است. یعنی: آسمان‌ها و زمین راجز به حق نیافرید، حقی که آینه دارکمال آفرینش، نیکویی و استواری صنعش و برهان روشن این امر است که تنها او سزاوار پرستش بوده و شریکی ندارد. «وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (85)»
«صفح»: از «صفحه» به معنی صورت میباشد. «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ» یعنی اغماض و ترك ملامت یعنی روی بگردان ولی نه از روی قهر، بلکه از روی عفو و اغماض؛ زیرا که عفو، شاید توأم با ملامت باشد.

«فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»: پس (ای پیغمبر!) گذشت زیبایی داشته باش (و بزرگوارانه و حکیمانه به دعوت خود ادامه بده و در برابر اذیت و آزار کفار صبر و شکیبائی کن).
دل خود را به کینه و کینه توزی مشغول مدار. چه حق قطعاً باید که تحقق پیدا کند و پیاده شود.

در آیه مبارکه میفرماید: و یقیناً و بدون شک روز قیامت خواه خواه آمدنی است، یعنی اگر توان تنبیه کفار را ندارید، نگران نباشید، قیامتی آمدنی است، در آن موقع نیکوکار به پاداش نیکی خود نایل می‌آید و بدکار جزای عمل خود را می‌یابد، پس ای پیامبر! از این تکذیب پیشگان درگذر و از برخورد بد با آنان صرف نظر کن؛ زیرا الله متعال خود عهده

دار حال شان است و به زودی به حساب شان میرسد. یعنی آمدن قیامت حق است و به حساب همه رسیدگی میشود، پس نگران حیلها و عنادهای کفار مباش و آنان را عفو کن. باید گفت که: برخی از مفسران میفرمایند که حکم این آیه به آیه قتال منسوخ گردیده است «تفسیر انوار القرآن».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

یقیناً پروردگارت همان آفریننده داناست. (۸۶)

«الْخَلَّاقُ»: آفریدگار. یکی از صفات الله متعال است و مراد آفریننده کلّ اشیاء است که قادر بر آفریدن هر چیزی و از جمله پدید آوردن روز رستاخیز است (یس/36). (تفسیر نور).

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (86)»: پروردگارت خالق هر آفریده‌ای است، خلق را از عدم ایجاد کرده و به نیکوترین صورت مصور ساخته است: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می باشد. و هیچ امر نهانی بر وی مخفی نمانده و هیچ غایبی از ساخت علمش دور نیست.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ ﴿٨٧﴾

و البته سبع المثنائی (هفت آیت سوره الفاتحه که در نمازها مکرر تلاوت میشود) و قرآن بزرگ را به تو دادیم. (۸۷)

نظریات چند در مورد «السبع المثنائی، یا سبعا من المثنائی»:

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي»: ای محمد! و به راستی، به تو سبع المثنائی را عطا کردیم» یعنی هفت آیه را به تو اعطا کرده‌ایم که عبارت است از سوره‌ی فاتحه؛ زیرا فاتحه کتاب شفا بخش و بسنده است و از این رو در هر نماز تکرار میشود. و یا این سوره میان خدا و بنده تقسیم میشود: نیمه ی اول آن، سپاس و ثنای خدا و نیمه ی دوم، دعا و التماس است.

در حدیث شریف آمده است: الحمد لله رب العالمین هی السبع المثنائی والقرآن العظیم الذی أوتيته. (اخراج از بخاری و طبری نیز این قول را پذیرفته است.)

«الحمد لله همان سبع مثنائی و قرآن عظیمی است که به من عطا شده است». و اکثر مفسران میفرمایند که هدف از: «سبع المثنائی»، آیات هفت‌گانه سوره «فاتحه» است. آنها را مثنائی نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار میشوند. به قولی دیگر: مراد از «سبع المثنائی»، هفت سوره بزرگی قرآن عظیم الشأن است که عبارتند از سوره های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال). - سبع مثنائی، تمام قرآن است. (طاوس و ضحاک به نقل از ابن عباس (رض)) به دلیل آیه ی «الله انزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثنائی...» [زمر/۲۳]. همه ی قرآن، مثنائی نام دارد؛ زیرا اخبار، قصص و امثال در آن وجود دارد.

و یا اینکه مراد از سبع مثنائی، اقسام مطالب و موضوعات اساسی قرآن از: امر و نهی، بشارت و هشدار، ضرب المثل، برشمردن نعمت ها و سرگذشت پیشینیان است. زیاد پسر ابو مریم میگوید: نظر صحیح، اولی است. [با اختصار، تفسیر طه الدرہ]. اما من آن پسندم که جانان پسندد. والله اعلم.

«وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ (87)»: یعنی قرآن عظیم را به تو عطا کردیم که جامع تمامی کمالات کتاب های آسمانی است.

بعد از آنکه حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامی اش صلی الله علیه وسلم یادآوری کرد، ایشان را از لذت‌های زودگذر و فانی دنیا متنفر ساخته و میفرماید: خواننده محترم!

در آیات متبرکه (88 الی 99) موضوعاتی درباره عطایای پروردگار به پیامبرش، محمد مصطفی صلی الله علیهم السلام مورد بحث قرار داده می شود.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

بنابر این به امکانات مادی [و ثروت و اولادی] که برخی از گروه های آنان را از آن برخوردار کردیم، چشم مدوز، و برآنان [به سبب اینکه پذیرای حق نیستند] غمگین مشو و بال [لطف و مهربانی] خود را برای مؤمنان هموار کن. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَمُدَّنَّ»: چشم مدوز. خیره مشو. «ما»: چیزی که. چیزهایی که. مراد ثروت و نعمت دنیوی است. «أَزْوَاجًا»: دسته‌ها و گروه‌هایی. «إِخْفِضْ»: پائین بیاور و بگستران. «جَنَاحَ»: بال. «إِخْفِضْ جَنَاحَكَ»: متواضع و مهربان باش (سوره: اسراء آیه 24، شعراء آیه 215). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

کسی میتواند مردم را به معنویت سوق دهد، که خودش رفتار مادیات نباشد طوریکه میفرماید: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ»: ای پیامبر! به متاع‌های عطا شده به بعضی از کافران منگر؛ چون آنچه به تو اعطا کرده‌ایم از آن والاتر و بهتر است؛ چرا که نعمت نزول قرآن تو را بس است.

یعنی: به‌سوی آرایش‌ها و زرق و برق دنیا آن‌گونه چشم مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. باید گفت: همه‌ی کسانی که به سراغ دنیا می‌روند، به آن نمی‌رسند.

«وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: ای پیامبر! برای کسانی که قابل هدایت نیستند، نباید غصه خورد، یعنی بر کفرشان نیز محزون مباش؛ از این‌که ایمان نیاورده‌اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقی مانده‌اند زیرا گناهان‌شان بردوش خودشان است.

«وَ إِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (88)» و برای مؤمنان مهر و عنایت خویش را فروگستر و باتواضع و تعامل مهرورزانه و گفتن سخنان نرم و ملایم به آنان، برای شان متواضع باش. قابل تذکر است که یکی از سفارشات اکید قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان، سفارش به نرمش و رحم و صبر، نسبت به اهل ایمان است. از جمله: در (آیه 28 سوره کهف) فرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ»: با کسانی که همواره پروردگارش را میخوانند، شکیبایی کن، «أَدِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «مأئده، 54.» با مؤمنان فروتن هستند، «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (فتح، 29.) با همدیگر مهربانند.

قابل تذکر است: رهبر و مربی باید در برابر مردم، نرمش و عطوفت از خود داشته باشد.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾

و بگو: یقیناً من بیم دهنده آشکارم. (۸۹)

قبل از همه باید گفت همان‌طوریکه نرمی و عطوفت با مؤمنان و دوستان لازم است، «وَ إِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» قاطعیت در برابر مخالفان نیز ضروری و حتمی است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (89)» و ای پیامبر! به مردم بگو: من همان هشدارگر بیم دهنده از عذاب الهی هستم، من همان راهنما به سوی الله متعال هستم، من روشنگر آیاتش و خیرخواه و دلسوز بندگان و امانتدار و حیش هستم.

در مقابل کفر، تهدید و هشدار لازم است، حتی در زیاتر از موارد هشدار باید صریح و جدی هم باشد. «النَّذِيرُ الْمُبِينُ»: و ای پیامبر! به مردم بگو: «من همان هشدار دهنده آشکارم» یعنی: من هشدار دهنده‌ای هستم که به قومش آنچه رابه آنان از عذاب الله متعال خواهد رسید آشکارا بیان و اظهار میدارم، من همان راهنما به سوی پروردگار با عظمت هستم، من روشنگر آیاتش و خیر خواه و دلسوز بندگان و امانتدار و حیش هستم.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾

(و آنها را از عذابی بترسان) همان‌گونه که بر تقسیم‌کنندگان (آیات الهی) نازل کردیم. (۹۰)

«الْمُقْتَسِمِينَ»: فرقه‌گرایان، استهزاء‌کنندگان، تقسیم‌کنندگان، آنهایی که در زمان حیات

مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه و در راه های ورودی آن تقسیم میشدند و به کسانی که قصد طواف بیت را داشتند، هشدار میدادند که فریب محمد نخورند... و نیز مقتسمین؛ یعنی، یهودیان و نصاری و یا هر دسته و فرقه‌ی دیگری که راه درست الهی را در هر دور و زمانی، بر روی مردم ببندند و صدای رسای دلسوزان و دانایان دین را - به شیوه های گوناگون - خاموش کنند.

به یاد داشته باشید: سزای آن‌ده از کسانی که کتب آسمانی را تحریف و بخش بخش کنند قهر الهی بصورت حتمی نازل می شود.

داکتر عایض مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: و همانگونه که بر تقسیم کنندگان قرآن عذاب را نازل کردیم؛ همانان که قرآن را بخش بخش کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند، پیش از آن بر یهود و نصاری و غیر ایشان نیز که در کتاب الهی اختلاف کرده به بعضی از آن ایمان آوردند و به بعضی دیگر کفر ورزیدند نیز عذاب را نازل نمودیم.

همچنان مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» می نویسد که این آیه مبارکه اشاره دارد به سران کفار که تعداد شان بنابر برخی از روایات به شانزده تن میرسد که: ولید بن مغیره آنها را در ایام حج بر سر راه‌ها و گلوگاه های مکه برمیگماشت و آنها بر آن راه‌ها تقسیم شده به هر کسی که وارد مکه می‌شد، میگفتند: مبادا فریفته این کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا میگفتند: او ساحر است. و بسا میگفتند: او شاعر است. و بسا میگفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مقتسمین» نامیده شدند.

مفسر ابن کثیر (رح) «مقتسمین» را به معنی قسم خواران گرفته است؛ یعنی اقوام گذشته که برای تکذیب و مخالفت انبیاء قسم خورده بودند، و به دروغ قسم می‌خوردند؛ کُتِبَ سَمَویَه را پاره پاره کرده بودند. از نوع عذابی که ما بر ایشان نازل کرده ایم، این نذیر مبین از همچو عذاب شما را می ترساند؛ و ابن کثیر در تائید این معنای «مقتسمین» به آیات ذیل استشهد مینماید: «تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنْبِئْتَهُ وَأَهْلَهُ» (نمل، رکوع 4)؛ «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» (نحل، رکوع 5)؛ «أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» (ابراهیم، رکوع 6)؛ «أَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يِنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ» (اعراف، رکوع 6).

به قولی دیگر: (مقتسمین) اهل کتابند که قرآن را به بخش‌ها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند.

تحریف و تجزیه کتب آسمانی به دست نا اهلان، در طول تاریخ بشریت و ادیان تازگی ندارد، ولی باید گفت که: مؤمن کسی است که تمام قرآن را بپذیرد و بگوید «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» «أَلْ عِمْرَانُ، 7». یعنی همه آنچه نازل شده از جانب پروردگار است، نه آنکه نسبت به بعضی بی اعتنا باشد یا انکار کند.

یعنی قسمت آنرا قبول و قسمت آنرا بی اعتبار بشمارد.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾

همانان که قرآن را بخش بخش کردند [بخشی را که به نفع شان بود پذیرفتند، و آنچه بر خلاف هوس‌هایشان بود ترك نمودند]! (٩١)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِضِينَ»: «جمع عِضَةٍ» که اصل آن «عِضْوَةٌ» است، یعنی: قطعه قطعه و بخش بخش. مراد این است که به برخی از قرآن ایمان داشتند و به برخی باور نداشتند. یا این که سخنان متناقض و گوناگونی در باره آن میزدند. «یا جمع عِضَةٍ» که اصل آن «عِضْهَةٌ» است، به معنی: کذب و بهتان و سحر و کهانیت.

یعنی: قرآن را از این قبیل اشیاء می دانستند. با تأسف باید گفت که این آفت خطرناک هم‌اکنون اگر نه در عقیده اما در عمل، دامن‌گیر امت مانیز شده است.

«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» آنان همان کسانی‌اند که در قضاوت خویش در باره قرآن

عظیم الشان متفرق شده بعضی گفتند: قرآن سحر، یا شعر یا کهانست است، که البته این رجزگویی‌ها بهتانی است ساخته و پرداخته خودشان تا بشریت را از ذکر حکیمانه قرآن و پیامبر بزرگوار الله منان بازدارند.

ابن عباس (رض) میفرماید: به بخشی از آن ایمان آورده و به بخش دیگر آن کافر شدند. و بدین وسیله در مقابل عملکرد قریش و موضع گیری آنان در رابطه با قرآن، خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده است.

همان‌گونه که دیگران درباره‌ی کتب خود عمل کردند، کفار مکه هم نسبت به قرآن چنان کردند.

داستان آمو زنده از تفسیر شیخ قرطبی:

آورده‌اند که یک نفر خواست بداند کدام یک از ادیان صحیح‌تر و بهتر است. تورات و انجیل و قرآن را به عنوان منبع تحقیق انتخاب کرد. او خطاط ماهری بود از هر یک از آنها با خطی زیبا نسخه‌ای نوشت و از خود چیزهایی به آنها افزود یا از آنها کاست. بعد از خطاطی این کتب: تورات را نزد علمای یهود برد آنان کتاب خطاطی شده را پذیرفتند و از آن استقبال کردند و از نویسنده تجلیل هم به عمل آوردند و مال را برسم تحسین و تشویق در اختیارش قرار دادند، آنگاه انجیل را نزد کشیشان برد، آن را با بهای گزاف خریدند، بعد از آن نسخه‌ی قرآن را به علمای مسلمان داد. مسلمانان آن نسخه خطاطی شده را به دقت تام بررسی کردند، وقتی زیادت و نقصان را در آن نسخه خطاطی شده دریافتند قرآن تحریر شده را مصادره و خطاط را نزد حاکم وقت بردند. حاکم هم فرمان قتل او را داد. وقتی خواست او را به قتل برساند خطاط اسلام خود را اعلام کرد و آنها را از قصد خود با خبر ساخت که هدفش امتحان رهبران و زمامداران ادیان بوده و دریافت که واقعاً اسلام دین حق است. (تفسیر قرطبی ۶/۱۰).

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾

به پروردگارت قسم از همه آنها سؤال خواهیم کرد. (۹۲)
«لَنَسْأَلَنَّهُمْ»: بی‌گمان از ایشان سؤال و بازخواست می‌کنیم.
یعنی اینکه قسم به پروردگار بزرگت که آنها آنچه گفتند و آنچه می‌کردند، از همه‌شان در روز هنگامه بزرگ حساب خواهد گرفت. در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در تفسیر آیه «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۹۲» [الحجر: 92] فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار می‌گیرند».

توجه به سؤال و حسابرسی در روز قیامت و اینکه از همه می‌پرسند، «أَجْمَعِينَ» و از همه‌ی کارها می‌پرسند، «عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یکی از عوامل بیداری است. وظیفه پیامبر هشدار است ولی حساب مردم با خداست. یادداشت:

وفق دادن این آیه «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ بَا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ». و، فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» این چنین است: قیامت شامل مراحل است؛ در یک مرحله سؤال و گفتار وجود دارد و در مرحله‌ای دیگر چنین امری وجود ندارد، عکرمه این نظر را پذیرفته است. و ابن عباس (رض) گفته است: سؤالی از آنها نمیشود که منظور از آن کسب خبر و استعلام باشد؛ یعنی از آنها سؤال نمیشود که آیا چنان و چنین عملی را انجام داده‌اید یا نه؛ زیرا خدا به همه چیز آگاه است. اما سؤال توبیخ و سرزنش از آنها میشود و از آنان می‌پرسد: چرا از قرآن نافرمانی کردید و چه دلیلی داشتید؟ (تفسیر قرطبی ۶/۱۰).

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

از اعمالی که همواره انجام می‌داده‌اند. (۹۳)
یعنی اینکه و به زودی از افتزای‌شان نسبت به قرآن و اختلاف نظرشان پیرامون آن و از کوبیدن ناروا و دروغین حق به وسیله باطل، از آنان خواهد پرسید.

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾

پس آنچه را که به دعوت و تبلیغ آن امر می شوی، اعلان و آشکار کن و از مشرکان روی بگردان. (۹۴)

مبلغ نباید به هیاهوی مخالفان اعتنا کند. پس ای پیامبر! دعوتت به سوی حق را که پروردگارت تو را به ابلاغ آن مأمور ساخته است، آشکار کن، تبلیغ فرمان الله را علنی ساز یعنی: با دعوت نمودن از آنان به سوی توحید، دین حق را آشکار کن و از کفار هیچ ترس و هراسی به دل راه نده؛ و به گفته‌ی مشرکان گوش مده. چون آنها تو را بر آشکار ساختن دعوتت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن. زیرا تو بر حق هستی و آنها بر باطل.

«صدع»: به معنی شکافتن و آشکار کردن آمده است:

برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم پیوسته دعوت شان را مخفی می داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحابشان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿٩٥﴾

چون ما تو را از شر استهزا کنندگان کفایت [و حمایت] می‌کنیم. (۹۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَفَيْنَاكَ»: تو را بسنده‌ایم. تو را حمایت و حفاظت می‌کنیم (نگاه: بقره / 137).

«مستهزئین»: هزء و هزو: مسخره کردن، خفیف شمردن. مستهزی: مسخره کننده. جمع آن مستهزءون است.

قبل از همه باید گفت که: حمایت و پشتیبانی الهی، قطعی است. و به یاد داشته باش که سخن حق و منطقی، هرگز بی مخالفت نیست. ای پیامبر! خداوند متعال تو را از شر ریشخندگران کفر پیشه حمایت خواهد کرد، بدینسان که آنان را به هزیمت کشانده و نیرنگ شان را بی اثر میگرداند سپس در آخرت نیز به سختی گرفتارشان می سازد.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نام‌های: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن طلطله بودند که خداوند متعال همگی‌شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.
شأن نزول آیه 95:

631- ک: بزار و طبرانی از انس بن مالک (روایت کرده اند: نبی کریم (در مکه از نزد عده‌ای گذشت. آنها با چشم و ابرو پشت سر آن بزرگوار به ایشان اشاره کردند و گفتند: این همان است که می پندارد پیغمبر است و جبرئیل همراه اوست، جبرئیل) با انگشت به آنها اشاره کرد. در بدن آنها مثل جای ناخن خراشیدگی پیدا شد و کرم گرفت و بدبوی متعفن گردید، طوری که کسی نمی توانست به آنها نزدیک شود. خدا در همان مقام آیه «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (95)» را نازل کرد.

بزار 2222 و طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» 11112 آمده از انس(رض) روایت کرده اند. هیثمی میگوید: «در این اسناد یزید بن درهم را ابن معین ضعیف می‌شمارد و غلاس ثقه می داند» در این اسناد عون مجهول است. بنابر این، خبر ضعیف است. به «ابن کثیر» 4068) مراجعه فرماید.

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾

آنانی که معبود دیگری را با الله قرار میدهند، پس خواهند دانست [که مرتکب چه خطای بزرگی شده اند و مستحق چه عذابی هستند]. (۹۶)

اگر اینها تو را به باد مسخره میگیرند، نگران و دل آزرده مباش، زیرا اینها حرمت خدا را هم نگاه نداشته‌اند. این گروه کافرانی که غیر از الله شریکانی بر گرفته و او را به پرستش یگانه ساخته‌اند «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (96)» و عید و تهدید است به زودی (آنگاه که به سوی پروردگار خود بازگردند) کسانی که به سراغ غیر خدا میروند، به اشتباه کارخویش پی خواهند برد و فرجام کارشان را خواهند دانست.

وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾

والبته ما خوب می‌دانیم که سینه تو تنگ میشود به سبب آنچه می‌گویند. (۹۷) «يَضِيقُ»: تنگ می‌شود. یعنی ناراحت شدن و تنگدل گشتن است. در آیه مبارکه میفرماید: و قطعاً میدانیم که سینه‌ات از آنچه می‌گویند تنگ میشود از متهم ساختنت به سحر و جنون و کفایت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان و تعالی می‌گویند. پس سخنان هرزه این ریشخندگران توطئه‌گر که دلت را به درد آورده و روحت را آزرده است هرگز بر ما پنهان نیست.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: زمانیکه انسان درک و احساس کند، که رنج‌های ما زیر نظر الله متعال است، تحمل مشکلات پرابلم‌ها و رنج‌ها بر انسان آسان میشود. باید گفت که ظرفیت تمام انسانها حتی انبیاء محدود است. اعتراف باید کرد که: در برخی از اوقات لجابت و یاهوگویی، سعه صدردارترین انسان را هم زیر فشار قرار میدهد. با در نظر داشت اینکه خداوند متعال میفرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» سیرت نویسان می‌نویسند که سینه مبارکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در جنگ‌ها تنگ نشد، ولی از حرف‌های بجا و بیمورد کفار و دشمنان دین دلگیر شد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿٩٨﴾

پس (برای دفع دلتنگی و ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو، و از سجده‌کنندگان (نماز گزاران) باش. (۹۸)

«السَّاجِدِينَ»: سجده‌برندگان. که هدف از آن نمازگزاران است یعنی هرگاه از عناد و اصرارشان دلتنگ شوی؛ توجه خود را از آنها گردانیده، همه تن به تسبیح و تحمید خدای تعالی مشغول باش.

معالجه تنگدلی از آزار دشمنان:

قبل از همه باید گفت که: دواي اساسی و معجزه اساسی در دفع فشارهای روحی و روانی، همانا نماز، سجده، تسبیح و حمد پروردگار با عظمت است.

در آیه مبارکه آمده است که: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خداوند متعال اندوه، خفگان و نگرانیت را برطرف می‌سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینه‌ات را باز و گشاده می‌کند.

در آیه مبارکه میفرماید: پس سخنان‌شان تو را اندوهگین نسازد و با ستایش پروردگارت تسبیح گوی با این عبارت: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ» و از نمازگزاران با تواضع باش و بدان که تسبیح و حمد و نماز، شفای آن علت‌هایی است که دل‌ها در سرای فریب و دنیای پر از نیرنگ بدان تنگ می‌شود.

واقعیت امر همین است که: یاد الله، نماز، سجده و عبادت الهی، چیزهایی است که در اثر آن قلب انشراح و اطمینان می‌یابد؛ و غم و الم زائل می‌شود. بنابراین آن، نبی کریم صلی الله علیه و السلام عادت داشتند که در حال وقوع امر مهم و اندیشه، به نماز می‌شتافتند.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿٩٩﴾

و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن. (۹۹) «الْيَقِينُ»: امر مسلم. عقیده قاطعانه. مراد مرگ است که کسی در آن تردید ندارد (ملاحظه فرماید سوره مدثر آیه: ۴۷). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» «الْيَقِينُ» یعنی، مرگ؛ زیرا مرگ، امری یقینی است و کسی از آن نجات نمی‌یابد (مدثر/۴۳ تا ۴۷). در این آیه مبارکه جمهور سلف «یقین» را به معنی مرگ گرفته‌اند؛ یعنی، تا آخرین نفس به عبادت خدا (ج) مصروف باش.

مهمتر از عبادت، استمرار آن است!

ای محمد! پروردگارت را پرستش نموده او را چنان بندگی و اطاعت کن که این روحیه تا

پایان زندگی همراهت باقی بماند، تا آنگاه که مرگت فرا رسد، یعنی همان حقیقتی که بدان یقین کامل داری.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات همچون نماز گزاردن بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار میکند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی‌ای که قرار داشته باشد به حسب حالش نماز بگزارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی توانستی نشسته و اگر نمیتوانستی به پهلو».

همچنین این آیه دلیل بر عدم صحت قول برخی از ملحدانی است که میگویند: مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین می رسی عبادت کن بنابر این، وقتی یکی از آنان به پندار خود به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط میشود. شکی نیست که این رأی چنانکه این کثیر گفته کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آنکه انبیاء علیهم السلام و أصحاب شان خداشناس ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین و مواظب ترین آنها بر عبادت خداوند متعال و انجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند و هرگز کمال معرفت‌شان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عبادات‌شان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضت شان افزوده است. (تفسیر انوار القرآن).

صدق الله العظيم و صدق رسوله النبی الکریم.

و من الله التوفیق

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ الْحَجْرِ

شماره	اسم سُورَةُ	فهرست مضامین سُورَةُ ها	صفحه
	سُورَةُ الْحَجْرِ	وجه تسمیه	
		سیمای سُورَةُ حَجْرِ	
		تعداد آیات، کلمات و حروف سُورَةُ حَجْرِ	
		محل نزول سُورَةُ حَجْرِ	
		فضای نزول سُورَةُ حَجْرِ	
		ارتباط سُورَةُ حَجْرِ با سُورَةُ ابراهیم	
		عمده ترین مطالب مندرج در این سُورَةُ	
		سایر خصوصیات سُورَةُ حَجْرِ	
		محتوای سُورَةُ حَجْرِ	
		در آیات (1 الی 15) موضوعاتی از قبیل وصف قرآن ، تهدید کافران و گناهکاران، رد سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار اسلام .	
		در آیات (16 الی 25) درباره قدرت و دلایل وحدانیت پروردگار در آسمان از جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سر به فلک کشیده، انواع محصولات زراعتی برای انسان و سایر جانداران و غیره .	
		در آیات (26 الی 44) قصه ی آدم ع و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او نافرمانی ابلیس از این دستور و دشمنی اش با بنی آدم.	
		چگونه بودن سجده بردن بغیر الله	
		آیا ابلیس از جمله فرشته بود؟	
		انواع سجده	
		شیطان چه کسانی را اغوا و گمراه کرده نمی تواند؟	
		در آیات (45 الی 50) در مورد مکافات و حال تقوا کنندگان، نیک بختان و جنتیان و اینکه شیطان نمی تواند بر آنان استیلا یابد و آنان را فریب دهد.	
		در آیات (51 الی 77) قصص پیامبران ع از جمله؛ قصه ی مهمانان ابراهیم علیهم السلام و خبر نابودی قوم لوط علیهم السلام .	
		ناامیدی از رحمت الهی	
		اعزاز واکرم خاص رسول الله	
		قسم خوردن به غیر الله	
		قسم خوردن به جان پدر و مادر	

در آیات (78 الی 86) در باره قصه ی اصحاب ایکه (قوم شعیب) و أصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح) .		
نظریات چند در مورد «السبع المثانی، یا سبعا من المثانی»		
در آیات (88 الی 99) موضوعاتی درباره عطایای پروردگار به پیامبرش، محمد صلی الله علیهم السلام مورد بحث قرار گرفته.		
معالج تنگدلی از آزار دشمنان		
مهمتر از عبادت، استمرار آن است!		

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

2 - تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3 - تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .

4 - تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5 - تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7 - البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8 - تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته

نشده است.)

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

10 - تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م).
ناشر: مؤسسه النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12 - تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جَزَى (متوفی 741 ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابو السعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبه الرياض الحديثه بالرياض).

14 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).
سال نشر 1408 ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

15 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

16 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18 - روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270 ق) سال نشر: 01 ینایر 2007 محل نشر، اداره الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربي.

19 - جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور»
مؤلف: حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵ م)
مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855 - 923 ميلادى)

21 - تفسیر ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001 ، دار ابن حزم.

22 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) .وى از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر عرب ، تفسیر ، دسترسى داشت .ودر ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگى بسر برده ولى نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارا لله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر ، ودر سال‌های ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا الثراث العربی.

24 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجرى قمرى در بغداد (218 - 301 هجرى شمسی . تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است . سال طبع هفتم : 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

25 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الکریم» مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال ومحل طبع : : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26 - سعيد حوى:

حَوّى، سعيد، حَوّى، سعيد، مفسر «الاساس فى التفسير (يازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوى به شمار می‌آید. سال نشر: 1424ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره - مصر مؤسسه دار السلام

27 - تفسیر کبیر فخر رازى:

تفسیر فخر رازى مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازى (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر فخر رازى و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

28 - تفسیر سدى کبیر:

تفسیر سدى کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدى کبیر، متوفای ۱۲۸ هجرى قمرى از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وى مفسرى عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدى، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29 - تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیہ اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حبیبی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی .

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر اناطواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی زبان: عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105 ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37 - تفسیر نور دکنتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7.) .

39 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق) ، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الحجر

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**